پیام ما هاجر

ثبت بین المللی ISSN 1027 - 4944
سال هجدهم - شماره ۲۳۳ - خرداد و تیر ۷۷
نشریه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی
۸۰ صفحه
قیمت ۲۲۰ تومان

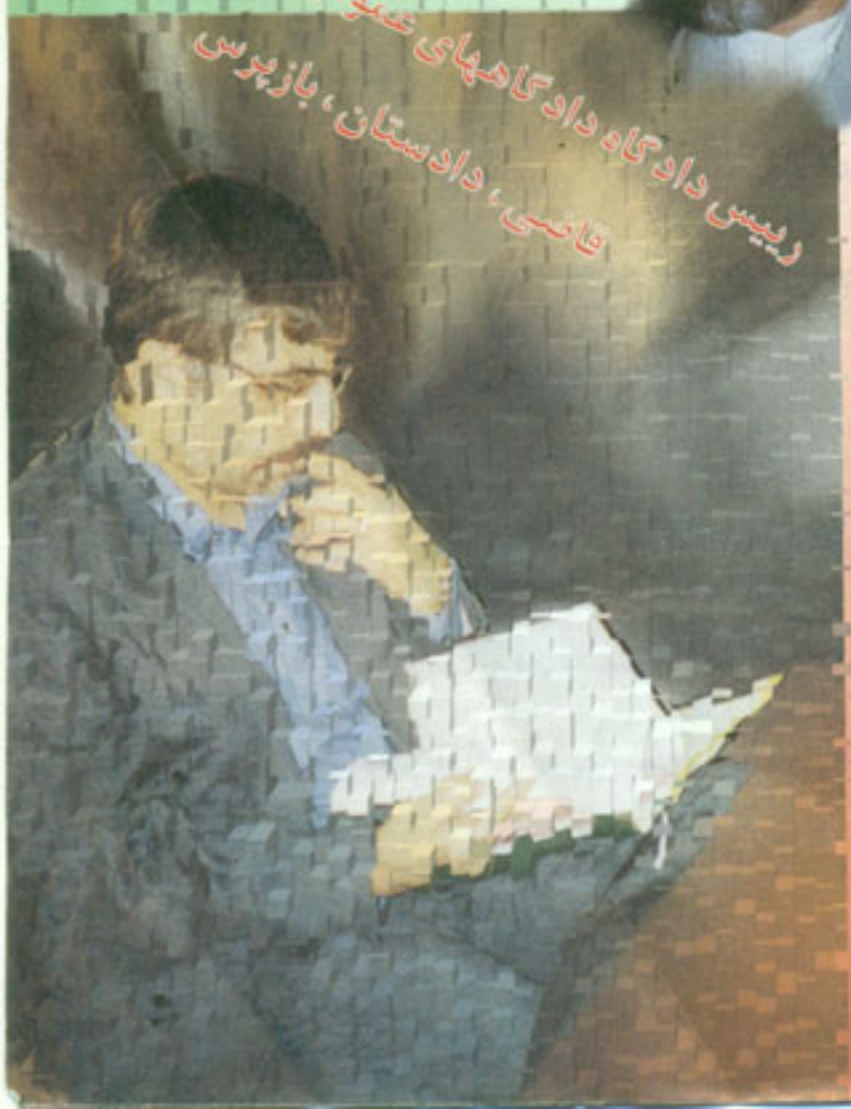

رییس دادگاه دادگاههای عمومی در سه نقش
قاضی، دادستان، بازپرس

به بهانه جامعه
برنده کیست ؟
میثاق با آزادی ، حمایت از خاتمی ، نسرین محمدی
حماسه دوم خرداد
ضرورت وجود آزادی در جامعه مدنی ، شهناز غلامی
میزان عملکرد دولت در سال ۷۶ و
راهکارها (ویژه دوم خرداد)
(ع) سیمای راستین عدالت ، عبدالعلی بازرگان
چنوی خدا می رویم ، آیت ال... طالقانی
بادکنک بودکه ترکید !! (ویژه چهارم خرداد) ، امیر نیکو
نقد نظریه تبدیل نهشت به نظام در آثار شریعتی ،
عماد الدین باقی
رابطه نظریه های معطوف به ایده و ... ، تقی رحمانی
آری اینچنین بود برادر ، فریبا مهدی زاده
شریعتی ونقادی سنت ،
(یوسفی، حجازی ،رحمانی ، صلواتی ، رجائی ، دوانی)
نساء ، علی بهمانیی
زن ، مطبوعات ، قانون ، نرگس محمدی
زنان در نزاع مسلحانه ، (گزارش)
باساندنیستها پس ازبیست سال ، مرضیه آذر افزا
بادچمران ، (دکتریزدی)

پیام هاجر

خرداد ۷۷ - شماره ۲۳۴

نشریه اقتصادی - اجتماعی
فرهنگی - سیاسی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
اعظم علائی طالقانی

طراح روی جلد: گروه گرافیک تین، پویک فرزانه‌پور
ناظر صفحه آرائی و گرافیک: پروین بختیار نژاد
ویراستار: مرضیه آذرافزا
نمونه خوان: نرگس محمدی - شهناز غلامی
اجرای کامپیوتر: مؤسسه اسلامی زنان ایران
لیتو گرافی: جامعه روز
چاپ : رضوان
نشانی مجله : صندوق پستی ۱۱۴۹۵-۱۵۵
تلفن: ۷۵۳۷۰۲۲

- لطفاً مطالب ارسالی را برروی یک طرف کاغذ و حتماً با فاصله و خط خوانا بنویسید.
- مقالات ارسالی پس فرستاده نمی‌شود.

ارائه پیام هاجر در ویرایش و خلاصه کردن مطالب آزاد است.

- مقالات افراد لزوماً از دیدگاه نشریه نیست.

Licence holder & Editorial Director & copyright:
Azam Alai Taleghani
Dirctor: Azam Alai Taleghani
Payam Hajar is Persian Language jurnal.
Published by: Iranian Islamic Women's Institute.
P.O.Box: 11495-155
Tel & Fax : 7537022

بسم الله الرحمن الرحیم

- به بهانه جامعه / سرمقاله ۲
- پرنده کیست؟ / یادداشت ماه ۳

سیاسی

- میثاق باآزادی، حمایت از خاتمی / نسرین محمدی ۴
- حماسه دوم خرداد ۷
- ضرورت وجود آزادی در جامعه مدنی / شهناز غلامی ۸
- میزان عملکرد دولت در سال ۷۶ و ارائه راهکارها (ویژه‌دوم‌خرداد) ۱۲

ایدئولوژی

- حسین(ع)، سیمای راستین عدالت / عبدالعلی بازرگان ۱۳
- به سوی خدا می‌رویم / آیت‌ا... طالقانی ۱۷

گزارش

- بادکنک بود که ترکید!! (ویژه چهارم خرداد)/ امیر نیکو ۱۹

ویژه

- در آفتاب شکفت / فاطمه گوارایی ۲۰
- نقد نظریه تبدیل نهضت به نظام در آثار شریعتی / عمادالدین باقی ۲۱
- رابطه نظریه‌های معطوف به ایده و نظریات معطوف به عمل /تقی رحمانی ۲۳
- آری اینچنین بود برادر / فریبا مهدی زاده ۲۹
- گفتگویی با استادم شریعتی / علی قربان‌پور ۳۰
- شریعتی و نقادی سنت (یوسفی‌اشکوری، حجازی، رحمانی، صلواتی و ...) ۳۲

زنان

- نساء / علی طهماسبی ۴۶
- قضاوت زن در فقه اسلامی/ آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی ۵۰
- زن، مطبوعات، قانون / نرگس محمدی ۵۳
- زنان افریقائی و توسعه اقتصادی (گزارش) ۵۸
- زنان در نزاع مسلحانه، حقوق بشر، خشونت نسبت به زنان و دختربچه‌ها (گزارش) ۶۰
- با ساندنیستها پس از بیست سال/ مرضیه آذرافزا ۶۴
- یاد چمران (دکتر یزدی) ۶۷
- تلویحات / علی‌اکبر رشاد (شعر) ۷۱
- بیانیه دوم خرداد۷۶ ۷۴
- اخبار ۷۵
- بخش انگلیسی ۷۹

در آفتاب شکفت

فاطمه گوارایی

به یاد او که غم قبیلهٔ ماست
در آفتاب شکفت
در خورشید سوخت
و سفره از دل گسترد
و مائده از درد نهاد
و شراب از خون سرکشید.

در آستانهٔ بیست و یکمین سالگرد زنده یاد دکتر علی شریعتی نماد برجسته جنبش نوگرائی و روشنفکری دینی در ایران قرار داریم. اندیشمندی که در راستای تلاشهای همه جانبه و بی‌وقفهٔ او تجدید حیات اندیشهٔ دینی چه به لحاظ ایدئولوژیک و چه از نظر گسترش موج مبارزه به یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی - اجتماعی دهه ۱۹۸۰ تبدیل شد. او در ادامه حرکت سیدجمال و اقبال، با ایجاد یک پشتوانهٔ غنی فکری تکیه گاه بینشی و هویتی نیرومندی برای نوگرائی گردید.

رنسانس شرقی - ایرانی - اسلامی را سرلوحه عملکرد خود قرارداد. پروتستانتیسم اسلامی را با تفاوتهائی عظیم در اهداف و شیوه با غرب مطرح ساخت. تضاد مذهب علیه مذهب را در راستای تضاد سنت - مدرنیسم عمده و بر ضرورت وجود آگاهی بعنوان عاملی جهت انتقال تضادهای اجتماعی به ذهنیت توده‌های مردم تکیه ورزید.

شریعتی تمامی مفاهیم رایج در اندیشه دینی را به چالش فراخوانده و بر بازخوانی آنها همت ورزید و در کارنوسازی ساختمان اندیشه دینی تلاشی سترگ را پی‌ریزی نمود.

پیام هاجر با گرامی داشت یاد و خاطرهٔ دکتر علی شریعتی امیدواراست که جریان نوگرائی دینی در تداوم قله‌های اندیشه و تفکر و حرکت خود، ضمن داشتن دید نقادانه به گذشته و حال قدرت، سنت و تجدد از یکسو و نگاه آرمانی انسانی به آینده در پرتو بینش مذهبی شرقی - ایران از سوی دیگر و نیز نقد اندیشه و حرکت جریان روشنفکری در ایران، علی‌الخصوص روشنفکری مذهبی، نقش حساس تاریخی خود را ایفاء نماید.

باشد تا در راستای این نقادیهای موشکافانه و تحلیلی، گامهای اساسی در عرصه تفکر و حرکت اجتماعی، به جلو برداشته شده و چالش دوران ساز سنت - مدرنیسم در جامعه شفاف‌تر و روشن‌تر گردد.

عمادالدین باقی

نقد نظریه تبدیل نهضت به نظام در آثار شریعتی

مسئله تبدیل نهضت به نظام و اینکه چه عوارضی دارد؟ آیا عوارض آن اجتناب ناپذیر است؟ موضوع سخنرانی اینجانب است آیا چنانکه گفته می‌شود وقتی نهضت تبدیل به نظام شد فساد آن آغاز می‌شود؟ در شرایطی اجتناب ناپذیر است و چگونه می‌توان از آن جلوگیری کرد. در این رابطه باید متذکر شد که یکی از نیازهای مبرم زمان ما "نقد شریعتی" است. نقد لزوماً به معنای نفی نیست. نقد یعنی سره را از ناسره جدا کردن. هنگامی که شما معدن طلایی را کشف می‌کنید چیزی جز صخره‌های سنگ و تلی از خاک نیست. هنگامی که آن را نقد می‌کنید و خس و خاشاک را از آن جدا می‌کنید، طلا درخشش خود را نشان می‌دهد. نقد حاوی منفی گویی نیست، نقد یعنی ضعف و قوت را بیان کردن. شریعتی هم در بوته نقد بیشتر خواهد درخشید.

بحث رابطه نهضت و نظام یکی از نقدهای کلام شریعتی است که تاکنون به این اشکال توضیحی و پاسخی داده نشده است. جالب آنکه، کسانی که این نظریه را نقد کرده‌اند توجه نکرده‌اند که کلام متعلق به شریعتی نیست بلکه یک اصل در جامعه شناسی سیاسی است که جامعه شناسی انقلاب در ذیل آن قرار می‌گیرد و خود شریعتی هم این مطلب را متذکر شده است.

در جامعه شناسی سیاسی بحثی است درباره موومان Mouvement یعنی نهضت، حرکت و جنبش به انستیتوسیون Institution یعنی نظام و سازمان به این معنی که شریعتی خود توضیح می‌دهد: در جامعه حرکتی براساس ایده‌آل‌ها و هدف‌هایی ایجاد می‌شود و یک فکر، گرایش و یک ایمان جوان و متحرک و هدفمند است که این نهضت را ایجاد می‌کند. یک نهضت عبارتست از روحی و حرکتی که به طرف هدفی روان است. همه پیروانش، همه مسائل و شعائر احکام و عقاید و اعمال و شعائر و حتی مراسمی که در میان پیروانش وجود دارد متوجه آن هدفند و همه چیز و همه کس وسیله هستند برای تحقق هدفی که نهضت برای نیل به آن بوجود آمده است. این نهضت یا حرکت در راه رسیدن به هدف،خود به خود به موانعی که سد کننده راهش است بر می‌خورد که چون باید آنها را از سر راه بردارد و در اینجا است که درگیری، مبارزه و کشمکش ایجاد می‌شود. بنابراین در این مسیر، تلاش و درگیری جبری است. این نهضت در مسیر خودش حرکت می‌کند و مدعی تغییر دادن نظام موجود است و می‌خواهد شرایط نوینی را بیافریند. هنگامی که نهضت به هدف خود می‌رسد یا بی‌آنکه به هدف خود برسد امّا در اوج قدرت قرار گرفته است دیگر حالت متحرک و انقلابی‌اش را از دست می‌دهد و محافظه کار می‌شود. این حرکت اول می‌خواست دشمن را خلع سلاح کند و نظام را عوض کند اما حالا که خودش قدرتمند شده و حاکم است می‌خواهد خودش را حفظ کند و منافع وضع موجود می‌شود لذا حالت ضد انقلابی پیدا می‌کند و هر حرکتی را علیه خودش شورش، خیانت یا ضد انقلاب می‌خواند.

در انتقاد از این نظریه شریعتی، بعضی‌ها می‌گویند: این نظریه که هر نهضتی وقتی به پیروزی رسید فساد آن آغاز می‌شود و این پیروزی مقدمه از میان رفتن فداکاری‌ها و ایثارگری‌ها می‌گردد اگر پذیرفته شود دیگر مبارزه بی‌معنا و عبث است چون مبارزه در نهایت ما را به همان وضع قبلی بازمی‌گرداند و تنها خسارات و ضایعاتی را بر ما تحمیل می‌کند. این نظریه مبارزان را هم مأیوس می‌کند و انگیزه کوشش برای تغییر وضع موجود را از بین می‌برد و این نگرش بدبینانه را ایجاد می‌کند که افراد صالح برای حفظ سلامت نفس خود هیچگونه مسئولیتی را نپذیرند که آلوده به قدرت و سیاستی شوند که خود قبلاً آن را قبول نداشته‌اند. اگر این طرز تفکر رشد پیدا کند به جدایی دین از سیاست خواهد انجامید لذا در این حکم باید قید و شرطهایی وجود داشته باشد که منشاء چنین نتیجه‌گیریهایی را از بین ببرد.

این منتقدین می‌گویند پیروزی انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی دلیل بارزی بر رد این نظریه شریعتی است و همه شاهد بوده‌ایم که امام خمینی نهضت اسلامی را رهبری کرد و پیروز شد و به نظام تبدیل کرد ولی ذره‌ای فساد به وجود نیامد و حتی درجات معنوی ایشان از ابتدای پیروزی تا لحظه رحلت روز به روز ارتقاء می‌یافت. اینها می‌گویند این حکم کلی وقتی قابل قبول است که گفته شود پیروزی دو نوع است. یک نوع آن منجر به فساد می‌شود و یک نوع آن فساد ناپذیر است که در اینجا مبحث تقوا و آزادی انسان و نقش آنها در تهذیب انسان و جلوگیری از فساد مطرح می‌شود.

از انگیزه‌های واکنش فوق نسبت به نظریه تبدیل نهضت به نظام این است که عده‌ای به وحشت افتاده و گمان برده‌اند که با این نظریه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بی‌اعتبار می‌شود لذا راه حل را در این دیده‌اند که پیروزی را دو نوع کنند و با یک روش ذهنی و تخیلی نه روش علمی، شبه نظریه‌ای بافته‌اند. اینها به سطح کلان بحث توجه نکرده‌اند و با متغیرهای شخصی به نقد نظریه پرداخته و می‌گویند امام خمینی حتی پس از پیروزی انقلاب روز به روز مراتب تقوایش ارتقاء یافت. این نوع پاسخ‌ها به سبب این است که تبیین درستی از موضوع نداشته‌اند. در تبیین قضیه باید چند مطلب را ملاّ نظر قرارداد:

۱- آنچه در نظریه تبدیل نهضت به نظام گفته شده تئوریزه شدهٔ واقعیت است، این نظریه یک گزارش است نه تحلیل. خبر از

واقعیت می‌دهد و آنچه می‌تواند مورد اختلاف و مناقشه قرار گیرد برداشت و تفسیری است که از آن می‌شود

۲- قبول این نظریه مستلزم بی‌انگیزه شدن و رجعت به وضع گذشته نیست. ممکن است نظام فاسدی بعد از یک نهضت به وجود آید (با فرض قبولی آن در مورد سایر انقلابات چون دربارهٔ انقلاب اسلامی بعداً توضیح می‌دهیم) امّا معنایش این نیست که نظام گذشته تکرار شده. در دیدگاه تکاملی، نظام‌ها فاسد بعدی مترقی‌تر از نظام قبلی است. مثلاً مارکس در تحلیل تاریخی خود، تاریخ را به چند دوره تقسیم می‌کند. دورهٔ برده‌داری، فئودالیته، سرمایه‌داری، سوسیالسیم. در دورهٔ فئودالیته هم استثمار و خشونت وجود دارد و نظام فاسد است که باید از هم بپاشد و مناسبات استثماری و ستمگرانه در آن حاکم است امّا این نظام منحط مترقی‌تر از دورهٔ فئودالیسم است.

نکته دیگر اینکه در هر تحولی یک امر جدید و مترقی تثبیت می‌شود و یک گام به جلو می‌رود. ممکن است این دستاورد در مقایسه با اهداف اعلام شده و هیاهوهای یک انقلاب به چشم نیاید. بعضی‌ها به این دلیل انقلابات را رویدادی منفی می‌خوانند که می‌گویند انقلابات به اهداف اعلام شده خود نرسیده‌اند و فقط به تحریک باغ سبزی که نشان داده‌اند ویرانی به بار آورده‌اند. اما واقعیت این است که انقلابات به هر دلیلی که اهداف بلند و گاه غیرقابل وصولی اعلام کرده‌اند و به هردلیلی که به آن نرسیده‌اند (که این‌ها جای بحث مستقل و مفیدی دارد و مجالش اینجا نیست) امّا یکی از اهداف اساسی نهضت را تثبیت کرده‌اند و در نتیجه یک گام به سوی تکامل برداشته‌اند.

مثلاً انقلاب مشروطیت در ایران ظاهراً شکست‌خورد و به هدفهای خودنرسید امّا قانون و پارلمان را چنان نهادینه کرد که حتی دولت استبدادی رضاخان هم برای اعمال مستبدانه خود مجبور به رعایت پوشش‌های قانونی و تصویب پارلمان بود در حالی که پیش از مشروطه ارادهٔ شاه قانون بود.

بنابراین تکامل امری تدریجی است و در زمانی طولانی رخ می‌دهد. طبق نظریه هگل که بعداً مورد استفاده مارکس هم قرار گرفت (نظریه تز، آنتی تز، سنتز)، هر پدیده‌ای ضد خود را درخودش می‌پروراند و وقتی سنتز به وجود آمد این سنتز هم نهایی نیست. دولت انقلاب که محصول جدال تز و آنتی‌تز یعنی دولت منحط و نیروی انقلابی است و غلبه آنتی‌تز خود سنتزی است که دوباره جای تز می‌نشیند و آنتی‌تزی را در خود می‌پروراند. امّا

در نظام‌های مترقی این دگردیسی به شکل ترمیمی است و فرایند تز، آنتی‌تز و سنتز در یک خصلت خود ترمیمی مداوم تجلی می‌کند نه به شکل ویرانگرانه.

۳- و امّا نکته خیلی مهم‌تر این است که فسادپذیری نظام بستگی به میزان فرهنگ‌سازی یا عدم فرهنگ‌سازی آن دارد. این مسئله تا چند سال بعد از انقلاب هم خودش را نشان نمی‌دهد. بعد از پیروزی هر انقلاب شما تا چند سال شاهد اثر شتاب هستید. در مکانیک یا فیزیک اثر شتاب به این می‌گویند که فرض کنید یک لوکوموتیو با سرعت در حال حرکت است امّا وقتی ترمز می‌کند، باز هم مسافتی را بعد از ترمز گرفتن طی می‌کند.

یک انقلاب هم وقتی تبدیل به نظام شد، بلافاصله با تأسیس نظام به عنوان ترمز و منع بی‌قانونی، توقف حاصل نمی‌شود و انقلاب تمام نشده و عملاً ادامه دارد زیرا هیجانات انقلابی به وجود آمده در جریان جنبش هنوز وجود دارند و ناگهان تمام نمی‌شوند.

بنابراین چند سال پس از تبدیل نهضت به نظام است که نشان می‌دهد این نظام فساد پذیرشده است یا نه؟ امّا در مورد اینکه آیا این امر اجتناب ناپذیراست یا نه و تحت چه شرایطی فساد یا عدم فساد میسر می‌شود باید به بحث دیگری که شریعتی در خصوص نسبت نهضت و فرهنگ داشته توجه کرد. او می‌گوید: نهضت عبارتست از یک جنبش و هیجان جوان که یک سطح یا یک گوشه جامعه را فرا می‌گیرد امّا هنوز فرهنگ ایجاد نکرده است. فرهنگ از وقتی ایجاد می‌شود که یک روح عمومی، ادبیات عمومی و رسمی در یک جامعه به وجود آورد ـ یک نهضت فرهنگی یا مذهبی در ابتدا بر اثر عواملی داخلی اقتصادی اجتماعی و ـ شروع می‌شود. گسترش پیدا می‌کند، روی‌کار می‌آید و جامعه را از لحاظ ظاهری فرا می‌گیرد و حتی عقاید جامعه را به خودش جلب می‌کند، امّا هنوز فرهنگی به وجود نیاورده است. زمانی فرهنگ به وجود می‌آید که این فکر تازه در روح پخته شود و برای پخته شدن این عقیده در وجدان جامعه در جهت تکوین فرهنگ، نهضت احتیاج به زمان زیادی دارد.

در اینجا اضافه کنم که لنین نیز در تعریف انقلاب اجتماعی سخنی دارد که با عبارات مذکور از شریعتی هماهنگی دارد. انقلاب اجتماعی یعنی تحول در همهٔ جنبه‌ها و شئون حیات اجتماعی و لنین توضیح‌می‌دهد که این طور نیست که این تحول کاملاً رخ داد. سپس نظام پیشین از بین می‌رود و نظام جدید به

وجود می‌آید. انقلاب اجتماعی پیش از انقلاب و سقوط رژیم منحط آغاز می‌شود و در حالی که جریان دارد، نظام سیاسی ضد انقلاب را به زیر می‌کشد و پس از تصرف قدرت سیاسی، انقلاب یعنی ادامه تحول در جنبه‌های اخلاقی و شئون حیات اجتماعی ادامه می‌یابد و انقلاب عمیق و گسترش پیدا می‌کند.

شریعتی در ادامه گفتار خویش دوباره نهضت و فرهنگ می‌گوید: در اسلام می‌بینیم که فرهنگ اسلامی در قرون دوم و سوم و چهارم تشکیل نشده. در این زمان یک فرهنگ اسلامی و یک روح اسلامی در ایران داریم در صورتیکه نهضت اسلامی از روز بعثت پیامبر وجود داشت. در ایران نیز در ابتدا یعنی در قرن اول، ایرانیان مسلمان شدند. دینشان اسلام بود امّا فرهنگ شان زرتشتی، ساسانی، ایرانی بود. فرهنگ چیزی است که در تافته، رفتار، هنر، ذوق و ... دخالت می‌کند و حل می‌شود. ایرانی که در قرن اول مسلمان شد، از نظر عقلی مسلمان است و از نظر فرهنگ زرتشتی، ایرانی و ساسانی است. این تعریفی که شریعتی ارائه می‌دهد، می‌دانیم که دوره فرهنگ سازی اسلامی هم بر شالوده‌های نهضت پیامبر بنا شده بود. شعارهای پیامبر در قرآن آمده است که حاکی از آزادی و تفکر و تقواست. اگر فاصله‌ای میان نهضت و فرهنگ سازی افتاد نمی‌توان گفت فرهنگ سازی ربطی به آن نهضت ندارد چنانکه برخی‌ها امروز چون متوجه مکانیسم تأثیرات یک نهضت بر جامعه نیستند گمان می‌کنند دوم خرداد ۷۶ پدیده‌ای غیر از انقلاب اسلامی است در حالی که شالوده‌های دوم خرداد، انقلاب اسلامی است و ادامه انقلاب.

اکنون بازگردیم به انقلاب اسلامی، انقلاب اسلامی با تبدیل شدن به نظام باید فرهنگ‌سازی را آغاز می‌کرد امّا از یک طرف اثر شتاب انقلاب وجود داشت و از طرف دیگر تجربه تاریخی بشر نشان می‌دهد که فرهنگ سازی در بستر آزادی تحقق یافته است از رنسانس بگیرید تا تمدن اسلامی در صدر اسلام.

امّا انقلاب اسلامی در همان ابتدا با ستیزه‌جویی‌های داخلی و خارجی مواجه شد. تنش‌های سیاسی ناشی از چپ روی و قدرت طلبی بعضی گروهها و واکنش‌های کاملاً عاطفی نسبت به آنان، جامعه را صحنه درگیری‌های خشن کرده بود بزرگترین خیانت گروههای چپ و مجاهدین خلق این بود که آزادی‌ها را که میوه انقلاب بود و بستر و فرهنگ‌سازی و ایجاد یک جامعه متعالی، درو کردند و فرصت‌های مساعدی برای رشد استبداد در کشور به وجود آورند.

مقارن با آن نیز تهاجم عراق شروع شد و جنگی که ۸ سال طول کشید. رهبری و دولت همه قوای خود را صرف دفع تهاجم کردند و خود بخود بعضی آزادی‌ها هم در جنگ محدود می‌شوند. بعد از جنگ دوران ۸ سال سازندگی شروع شد که در آن توسعه اقتصادی اصل و هدف قرار گرفت و توسعه سیاسی مؤخر بر آن بود و باز هم فرهنگ سازی و توسعه سیاسی به عنوان بستر لازم آن به تأخیر افتاد.

نتیجه این بود که در نیمه اول دهه هفتاد آمار فسادهای مالی و اخلاقی هم در سه قوه هم در بدنه جامعه به نحو وحشتناکی فزونی گرفته بود. فساد همچون کوه یخ است به خصوص در جامعه بسته. یعنی آنچه شما می‌بینید قسمت کوچکی از کوه است که بیرون آب قراردارد و قسمت اعظم آن در زیر آب پنهان است با اینحال فقط آمار و ارقام فسادهایی را که در روزنامه‌های کشور منعکس شده‌اند اگر یکجا جمع کنید خواهید دید در مقایسه با بسیاری از ممالک دنیا هم بی‌نظیر است. این فساد فقط مالی و اخلاق نیست. کارنامه زندانها و شکنجه‌های قرون وسطایی که نمونه‌ای از آن را در مورد مدیران شهرداری تهران دیدیم جلوه‌های دیگری از این فساد است در حالیکه انقلاب اسلامی اساساً برای براندازی این امور به وجود آمده بود.

ریشه همه آنها در ابتر ماندن تحولی بود که با انقلاب اسلامی آغاز شد. تحولی که به قول لنین پس از پیروزی به قدرت سیاسی هم باید ادامه می‌یافت.

از این زوایه، اهمیت دوم خرداد روشن‌تر می‌شود. من واقعه دوم خرداد را از آنجا برای انقلاب اسلامی خیلی مهم می‌دانم که آنرا سرآغاز دورهٔ فرهنگ سازی می‌دانم دوره‌ای که توسعه سیاسی را مقدم بر توسعه اقتصادی می‌داند و با شعار آزادی، قانون، مدارا و همزیستی آغاز شد. در این دوره، خشونت و روشهای چماقداری که چند سال بود رواج داشت و در برابر آن توسط مقامات بالا اسکورت می‌شد، تبدیل به ضد ارزش شد به گونه‌ای که سردمدار یکی از این گروههای فشار که زیر شعار ولایت خود را پنهان کرده‌اند چند روز پیش اعلام کرد که خط ولایت با سلاح منطق و اندیشه به جنگ منحرفین می‌رود و این دستاورد بزرگی است. آزادی مطبوعات یکی دیگر از مواهب دوم خرداد است که با ابراز تکثرهای درون جامعه و رواج گفتگو و ... بستر آزاد و لازم برای فرهنگ سازی مهیا کرده است و آنانکه می‌کوشند آزادی مطبوعات را نابود کنند خود حدس بزنید که می‌خواهند جامعه را به کجا ببرند؟ به فساد یا صلاح؟ برخلاف القائات ناصواب عده‌ای هم که دوم خرداد را انقلابی دیگر غیر از انقلاب اسلامی و حتی مغایر با آن می‌خوانند من در چند مقاله در بهمن سال گذشته در روزنامه جامعه کوشیدم نشان دهم که انقلاب اسلامی سال ۵۷ شالوده‌های جامعه مدنی و انقلاب دوّم خرداد را ریخته بود.

بنابراین اگر ما این دوران را پاس بداریم آنگاه تبدیل نهضت به نظام ملازم فساد نخواهد بود و ابقای انقلاب در گرو فرهنگ‌سازی و تساهل است که با تأخیر آغاز نشده است و البته حق این است که ما پیشتازان اصل مدارا و رعایت حقوق مخالفان یعنی فرهنگ‌سازی را در عصر انقلاب بشناسیم و قدر آنها را بدانیم، نسل امروز ما باید بداند که این پیشتازان چه کسانی بودهاند؟

رابطه نظریه‌های معطوف به ایده و نظریات معطوف به عمل در اندیشه دکتر علی شریعتی

تقی رحمانی

مقدمه

افکار و آرای شریعتی، امروز با سئوالات و ایرادات جدیدی مواجه است. برخی معتقدند که دورهٔ شریعتی دوره آرمان‌گرایی و ایدئولوژی سازی بود که دید تکامل و غایت‌گرایی حرف اول و آخر را می‌زد. امروزه شرایط متحول شده و با بحران مارکسیسم در نظریه و عمل، دید غایت‌گرا و موعودگرا دیگر کاربرد ندارد و طبیعتاً امروز دوره نسبیت و تکامل تدریجی (توسعه) است. از این رو در این دوره دیگر اندیشه شریعتی کارآیی لازم را ندارد. قصد ما در این نوشتار بررسی این موضوع مهم است و یافتن رابطه‌ای میان آرمان و مطلوب در اندیشه شریعتی می‌باشد.

نظریه‌های معطوف به ایده

نظریه‌هایی که طرح کلی جوامع موعودی و آرمانی را توضیح می‌دهند و برای دستیابی به این آرمانها ایمان و شور به وجود می‌آورند، به "نظریه‌های معطوف به ایده" مشهورند. البته برخی از متفکران نظریات معطوف به ایده را مربوط به دوران تأسیس می‌دانند که حامل اندیشه و نظریات کلی است.

از دیدگاه بسیاری نظریه‌های معطوف به ایده کار پیامبران، نظریه‌پردازان و فلاسفه است و به طور کلی به مردان عمل تعلق ندارد. ماکس وبر جامعه‌شناسی است که به این مقوله بیشتر پرداخته و در ضمن جدا کردن نظریه معطوف به ارزش (ایده) و نظریه معطوف به هدف (عمل) اولی را کار اندیشمندان و رهبران مذهبی و دومی را کار سیاستمداران و مدیران اجتماعی می‌داند.

اما کار مهم ماکس‌وبر تحلیل عقلانی از امور غیر عقلانی است. وی به منزله متفکری که شیفته عصر روشنگری است و به محدودیت‌های تحلیلی عقل به مانند کانت معتقد بود، از همین رو به تحقق امور غیر عقلانی (عقل دوره روشنگری) در جامعه باور داشت. منتها وی سعی می‌کرد که همین امور را با ابزار عقلانیت عصر روشنگری تحلیل کند. در ادامه همین طرز تفکر وی به کشف عاملی برای پیدایش دوره سرمایه‌داری و بورژوازی دست یافت که بسیار مهم بود. از جمله می‌توان به تأثیر ایده "کالونیسم" و طرفداران لوتر در پیدایش انباشت سرمایه اشاره کرد. از نظر ماکس‌وبر یک پروتستان در شرایط مساعد کاری در سرزمین امریکا، با ایمان به نیایش و کار برای رستگاری، ناامیدانه از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می‌کرد. همین تلاش از نظر ماکس‌وبر انباشت سرمایه را باعث شد که از عوامل مهم پیدایش سرمایه‌داری است. این نظر تا چه حد می‌تواند درست یا غلط باشد، مسئله مورد بحث مانیست.

اما ماکس‌وبر به تأثیر غیر مستقیم و گاه دیالکتیکی نظریه معطوف به ارزش بر نظریه معطوف به هدف تأکید می‌کرد. این مسئله کشف بزرگ ماکس‌وبر بود که هنوز به درستی مورد ارزیابی قرار نگرفته است. امروزه عده‌ای این دید را مطرح می‌کنند که دوره اتوپیای مارکسیستی - سوسیالیستی که به دنبال ساختن مدینه موعودی برابری و برادری بود، به سر آمده است. نظریه‌های مربوط به ارزش را نادرست و آن را کلی و بسیار مهم و قابل سوءتفاده برای شیادان و فرصت طلبان می‌دانند. تفکراتی هم وجود دارد که به طور کلی نظریه‌های معطوف به ایده را زاید قلمداد و طرح آنها را انحراف از واقعیت می‌داند و کلاً آنها را نمی‌پسندد.

عده‌ای نیز به ویژگی هر دوران توجه و تأکید دارند و با دقت بیشتری به این مسئله می‌پردازند و نظریه معطوف به ایده را مربوط به دوره تأسیس می‌دانند و بعد از تأسیس به نظریه‌های معطوف به عمل توجه می‌کنند. به عنوان مثال در جامعه امروزه با توجه به بهران وضعیت اندیشه و تفکر در سطح جهانی و داخلی اعلام می‌کنند که وارد مرحله توسعه شده‌ایم و در دوره توسعه، جایی برای طرح جامعه توحیدی و جدال شرک و توحید و تشکیلات حزبی و وحدت در توحید و طرح آرمان برابری، برادری، آزادی نیست، بلکه باید در دوره جدید بر کثرت طلبی و تنوع نظرها و تشکیلات متنوع حزبی در یک کلام ویژگیهای جامعه مدنی تأکید کرد.

گرایش مزبور با طرح این موارد انگیز سعی می‌کند که دوره گذشته را دورهٔ تکامل گراها یا دوره طرفداران دیالکتیک و دوره "واقع باوری" ابتدایی بنامد. به همین خاطر با گذشته قطع رابطه می‌کند و بیشتر به موج افکار روز جهانی توجه می‌کند و سعی می‌نماید آنها را با زبان مذهبی تطبیق (نه انطباق) دهد (که البته کار شایسته‌ای است اما این کار بزرگ وقتی قرین موفقیت می‌شود که با دقت انجام گیرد. بی‌گمان قطع رابطه با گذشته تفکر و سنت روشنفکری و مبارزاتی، نمی‌تواند جریان و موج جدید را در عمل موفق نماید.

بلکه باید با نقد گذشته با عظمت از آن عبور کرد. در غیر این صورت مشکلات فراوانی گرایش مزبور را شقه شقه و ابتر می‌سازد.

اما نقدها مربوط می‌شود به نگاه این دیدگاه به نظریه‌های معطوف به ایده در تفکر شریعتی. به نظر ما ضعف اساسی این دیدگاه از عدم شناخت به اندیشه و روش شریعتی مایه می‌گیرد. این گرایش با معیارهای ماکس وبر و اصول جامعه شناسی و با دید نقد ایدئولوژیک قرن نوزدهمی، اندیشه‌های معطوف به آرمان شریعتی را نقد می‌کند و بیشتر با تأکید بر دوره شریعتی که در عصر دلبری ایدئولوژیها بوده از یک سو و نقد آموزش علمی وی که متأثر از جامعه شناسی کلان نگر فرانسوی بوده از سوی دیگر، سعی می‌کند اندیشه‌های معطوف به

آرمان و دیدگاههای وی را در مورد مسائل اجتماعی و ارزشی نقد و رد نماید.

بی تردید هر متفکری فرزند زمانه خویش است و به همین خاطر بر زمانه خود اثر انکار ناپذیر می‌گذارد. شریعتی هم از این قاعده مستثنی نیست. بی شک او در زمانی به تجدید نظر در اندیشه مسلمانی پرداخت که ارائه آرمان و الگویی از انسان و جامعه ایده‌ال و طرح دیدگاه دستگاهمندی که برنامه مشخص داشته باشد و در عین حال بالاترین راه تکامل برای سعادت بشر را معرفی می‌نمود بسیار حیاتی و تعیین کننده بود. براین عامل باید ویژگی روحی و آرمان گرایانه و بسیار عارفانه و تبوغ‌آمیز وی را نیز افزود که توانست با استادی و به طور دلنشین افکار و آرای خود را مطرح کند. به عنوان نمونه شریعتی در دوره حسینیه ارشاد طی سالهای ۴۹ تا ۵۱ بسیار دستگاهی، رادیکال و آرمانی حرف می‌زد چرا که با استقبال مخاطبان نسل جوان مواجه بود و هم با ایدئولوژی مارکسیستی که رقیبی جدی محسوب می‌شد.

این عوامل بر تولید نظریه‌های معطوف به آرمان (ایده) در دیدگاه شریعتی تأثیر فراوان داشتند. البته عوامل مهمی در این باره نیز ناگفته مانده است که باید به آن پرداخت و مورد توجه قرار داد.

ویژگیهای نظریه‌های معطوف به ایده در تفکر شریعتی

۱- نگاه پیامبرانه: نگاه و حرکت پیامبرانه از تلفیق نظریه و عمل ناشی می‌شود. تأثیر متقابل این دو با یکدیگر بر رابطه پراکسیسی نظریه و عمل رابطه تنگاتنگ دارد. اما ویژگی مهم این حرکت طرح نو در انداختن است. منادی این حرکت در تعادل بیرونی (آفاقی) و درونی (انفسی) خویش به راه حیاتی (اعتقادی) محکم و عقلی رسیده است و لذا می‌تواند مناسبات جهان و روابط جامعه و انسانها را از نو تعریف کند به همین خاطر با نگاهی جدید به هستی و جهان، انسان و جامعه را تعریف می‌کند.

برای توضیح این رویه می‌توان به سوره‌های مکی قرآن به خصوص سوره‌های اولیه آن استناد کرد که سعی می‌کند نگاه اعراب را به جهان و جوامع و انسان متحول سازد.

از این قاعده و رویه بسیاری از اندیشمندان دستگاه‌ساز معاصر غربی نیز برخوردار هستند با همه تفاوتهایی که با شرقیان و راه حیاتی دارند. این اندیشمندان فضایی کلی اما گویا و جهت‌دار و راهنمای عمل را برای انسانها ترسیم می‌کنند. این فضای کلی سپهری درخشان برای عملی می‌سازد. این سپهر درخشان که نوید انسان و جامعه آرمانی را می‌دهد مسیر آینده را به گونه‌ای امید بخش مشخص می‌کنند. متفکران لیبرال با مخالفت با فئودالیسم، و متفکران سوسیالیست با جدال با سرمایه داری، خیر از انسان و جامعهٔ آزادی دادند که در آن انسان به دلایل نیازهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دیگر از خود بیگانه نخواهد شد.

سنت این متفکران سنت دیرینه پیامبرانه است که دوران سازی می‌کنند، دوران سازی‌ایی که دوره‌های مختلف را در خود دارد.

در اندیشه شریعتی نظریه‌های معطوف به ایده در آثار او همان موعودهای اسطوره‌ای هستند که از هر تاریخی واقعی‌ترند و آدمی همواره خواهان این اسطوره‌ها بوده و حتی اگر نداشتند آنها را ساخته است. اما شریعتی با نگاه پیامبرانه، افسانه سرایی یا مدینه فاضله نویسی نمی‌کند. وی فقط نظریه پرداز نظری نیست که دیگران از نظریاتش برداشت کنند و راهنمای عمل خود سازند. او از نظریه‌های معطوف به ایده خویش عمل طلب می‌کند. این نظریه‌ها بر سنت تفکر استوار است. این نظریات آگاهی و خود آگاهی و ایمان شورانگیز برای تغییر را می‌باید ایجاد نماید. به همین خاطر است که شریعتی در توضیح نظریات خود بین تاریخ (واقعیت رخ داده) و اسطوره‌های موعودی تاریخی (امام علی و امام حسین) و غیر تاریخی (سیاوش) رفت و آمد می‌کند تا ذهن مخاطب را در روی زمین و واقعیت به سوی موعودها جلب نماید.

۲- تفکر دستگاهمند. نگاه پیامبرانه، و اندیشه معطوف به عمل و تغییر بی‌شک ویژگی دستگاهمند دارد. تفکر دستگاهمند نقطه آغاز و پایان و سویی غایت گرایانه دارد. این نگاه هدف‌گرا گاه به خدا می‌رسد و به بی‌نهایت می‌پیوندد و زمانی نیز مادی می‌شود و در جامعه و زمان خاص محقق می‌گردد. تفکر دستگاهمند مرحله‌مند و هدف‌گرا است. چرا که شریعتی قصد تغییر را در تفکر دستگاهمند خود در متد هندسی بیان می‌کند. وی با طرح جهان‌بینی و انسان شناسی و جامعه شناسی، به جامعه و انسان نمونه و موعودی می‌رسد و با طرح کلی آنها سیری را روشن می‌سازد.

حال اگر این متد ایراد دارد یا دستگاهمندی شریعتی در دوره‌ای طرح شده که عامل اقتصادی و تحلیل طبقاتی بر علوم انسانی سیطره داشته و شریعتی با دید طبقاتی - اقتصادی روش مبارزه با ظلم و تحقق عدالت را تعریف کرده موضوع دیگری است که باید بدان پرداخت.

۳- باور شورمندانه و اراده گرایانه: اندیشه‌های معطوف به ایده در تفکر پیامبرانه اندیشه‌های معطوف به باور شورمندانه و اراده گرایانه را باعث می‌شود. "وبر" بر به "خود" آمدن و خود را باور کردن تأکید دارد. البته در دیدی که نظریه و عمل را تلفیق می‌کند این اراده گرایی نه ناشی از افسردگی است و نه به طغیان کور منتهی می‌شود.

اراده‌گرایی مثبت، خلق جدید ایجاد می‌کند. خلق جدید اندیشه و فرهنگ و تمدن جدید می‌سازد. اگرچه این سازندگی مسیر متنوعی دارد اما در پس تمدنهای بزرگ بشری، همواره اندیشه و عقیده‌ای را می‌توان دید که مورد قبول واقع شده است. مهاجرتهای بزرگ، قدرت‌های سیاسی به وجود آورده، اما اندیشه و فرهنگ و تمدن جدید را موجب نشده است. پس این اراده‌گرایی است که فرهنگ و تمدن ساخته است. به عنوان نمونه می‌توان حرکت اراده گرایانه محمد(ص) را ذکر نمود. در قرون جدید، سوسیالیسم در اروپا (با ویژگی خاص خود) چنین نقشی را در تمدن اروپا بازی کرده است. شریعتی به اراده گرایی هدفدار معتقد بود. به همین خاطر اندیشه‌های معطوف به ایده وی ویژگی هویت بخشی و شخصیت سازی دارد. دید او در مورد عنصر اراده و ایمان با دید ماکس‌وبر که رابطه ایده و عمل با آرمان و واقعیت را خواب گردانه توضیح می‌دهد، متفاوت است. ماکس‌وبر محق است اما شریعتی قصد معماری اجتماعی دارد. حال در این کار موفق می‌شود یا نه، موضوع دیگری است. از نظر وی اندیشه معطوف به ایده مایه اصلی عمل و نظریه‌های معطوف به عمل است.

نظریه‌های کلان اندیشه‌های معطوف به ایده شریعتی

نظریه‌های شریعتی از سنت تفکری مایه گرفته است که تاکنون کمتر به آن پرداخته است. سه ویژگی عمده این سنت تفکر عبارت‌اند از:

۱- پیوندگرائی؛ یعنی بین علم و دین یا عقل و دل گسست قائل نیست.

۲- دید تأویلی کنش‌دار یا انتقادی دارد.

۳- از روش ترکیبی (دیالکتیکی و تحلیل‌گر) سود می‌جوید.

ایده‌های معطوف به ایده و معطوف به عمل شریعتی براین سنت تفکر که ریشه‌ای عمیق در تفکر ایرانی اسلامی ما دارند، مبتنی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

کلان‌ترین نظریه شریعتی که همه نظرات وی از آن نشأت می‌گیرند و باز به سوی آن باز می‌گردند، نظریه شرک و توحید است. وی با توجه به توسعه پذیری کلمات، این واژه را تعمیق بخشیده و با بازخوانی ابتکاری این دو واژه کل حرکت انسان را در تاریخ آدم تا امروز تحلیل کرده‌است. تأویل و بازخوانی قصه خلقت انسان در قرآن، اساس نظریه انسان‌شناسی او را تشکیل می‌دهد. وی در تحلیل شکل آرمانی و اسطوره‌ای و هم تاریخی، انسان را دارای اختیار و اراده می‌داند که می‌تواند میان خدا و شیطان دست به انتخاب بزند. نظریه کلان دیگر وی تبیین اجتماعی و تاریخی قصه خلقت انسان است. یعنی تبیین جدال هابیل و قابیل که تاریخ بشری را به وجود آورده است. از دید وی جدال همواره تداوم دارد.

نظریه کلان دیگر وی که امروز بیش از دیگر نظریاتش بحث‌انگیز است، پیام امید به روشنفکر مسئول در ضمن تفسیر سوره روم است. وی در این سوره پیروزی حق بر باطل را با توجه به چند آیه در قرآن و روایت و حدیث و با باور مقید به توضیح دیدگاه فلسفه علمی با ایدئولوژی قرن نوزدهمی حتمی دانسته، معتقد است که این پیروزی در جایی از تاریخ به دست خواهد آمد. البته وی تحقق این پیروزی را به معنای حل تمام تضادهای مهم بشری تلقی نکرده است، زیرا در آثار کویری خود، به تضاد دائمی انسانها و تکامل بی‌نهایت باور دارد.

شریعتی این چهار نظریه کلان را در حج و نمایش نمادین آن به زیباترین شکل توضیح داده است. در عین حال وی متفاوت از دوران‌گرای مارکسیستی امکان توحیدی شدن و انسان برتر را در هر زمان ممکن دانسته است. در نگاه او فرد در میان جمع قرار دارد اما می‌تواند از استقلال کافی برای اعمال خود برخوردار باشد. در ذیل این نظریات کلان است که وی مذهب علیه مذهب (شرک و توحید) را مطرح می‌کند و آن گاه به طرح باور و ایده خود در منطقه و شرایط تاریخی خود می‌رسد. نظریات مربوط به ایده وی در عرصه خردتر ویژگی تاریخی - منطقه‌ای دارند. مانند طرح تشیع صفوی - علوی (مذهب علیه مذهب)، شهادت سرخ و عزاداری سیاه (مذهب علیه مذهب).

شریعتی در نقادی زر و زور و تزویر که به سه شکل مکمل سلطه‌گری و حکومت ظالمانه بر انسانهاست، بیشتر از همه به نقادی تزویر می‌پردازد. وی با دید کلان اساطیری شکل منفی قدرت را در سه شکل زر و زور و تزویر نقد می‌کندو آن گاه در تاریخ بشر به دنبال افشای آن می‌پردازد. وی همچنین سه آرمان ضد سلطه را که برابری، آزادی و عرفان (آگاهی) است، در مقابل زر و زور و تزویر قرار می‌دهد. سپس به توضیح این جبهه حق در تاریخ می‌پردازد.

از همین جاست که نظریه مذهب علیه مذهب را طرح می‌کند، و تشیع صفوی و علوی در ادامه این دیدگاه می‌آید. و خط سرخ تشیع علوی از علی تا حسین و ... و نظریه‌های امت و امامت و شهادت و ... یکی پس از دیگری طرح می‌شود.

بدین ترتیب نظریات معطوف به ایده وی هم سویه جهانی دارد و هم منطقه‌ای و بلافاصله فضایی برای نظریه‌های معطوف به عمل به وجود می‌آورد. این نظریات به واسطه ارتباط با علوم زمانه، بر آگاهی و شعور مبتنی و در ارائه آنها از افکار وآراء به روز سود برده است. البته این سخن به معنی بی‌نقص بودن ایده‌های وی نیست.

نظریات معطوف به عمل

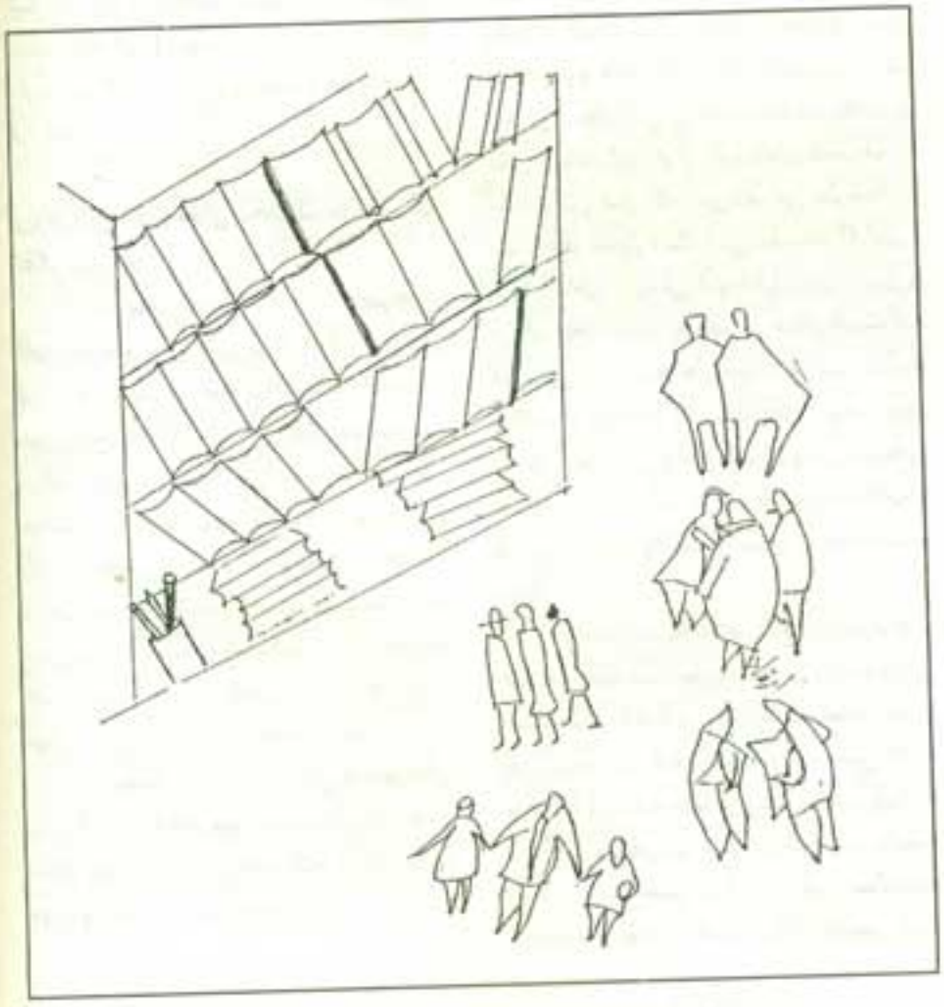

و رابطه تنگاتنگ نظریات معطوف به عمل با نظریات معطوف به ایده: بسیاری از افراد رابطهٔ نظریات معطوف به عمل را با نظریات معطوف به ایده نمی‌سنجند. اما در تفکر غیرگسست‌گرای شرقی زمان حال همیشه ریشه در گذشته و نقش در آینده دارد. اما در عین حال وضعیت حال فرد فدای آینده نمی‌شود. یعنی سرنوشت فرد نادیده انگاشته نمی‌شود. شریعتی در شرایطی این باور را مطرح کرد که ایدئولوژی مطرح زمانه که متأثر از علوم قرون هجدهم و نوزدهم بود، عنوان می‌کرد که حرکت تاریخ از جایی شروع شده و در جایی به پایان می‌رسد. این حرکت ساده به پیچیده هم تمالی افراد و هم رشد جوامع را در اختیار خود دارد. شریعتی با این دیدگاه برخوردی انتقادی دارد. وی به نقش فرد اهمیت می‌دهد و وضع حال جامعه و انسانها را در نظر می‌گیرد و باور دارد که هر انسان و جامعه‌ای می‌تواند به حق شهادت دهد. به عبارتی شریعتی به تاریخ خطی و زمان خطی مدرنیته دیدی انتقادی دارد و آن را به درستی نمی‌پذیرد. نظریات معطوف به عمل شریعتی با مایه‌ای که از نظریات معطوف به ایده می‌گیرد، توأم می‌شود اما اسیر آن نظریات نمی‌گردد، بلکه بر روی هم تأثیر تقابلی دارند، چرا که وی در آثار انسان شناسی خود، اراده و اختیار آدمی را در عین وجود قانونمندی‌های اجتماعی پذیرفته است. از همین روی مبارزه برای آزادی و اختیار آدمی را در تاریخ پی‌می‌گیرد و در جهان و منطقه الگوهایی را عمده می‌کند و آنگاه به الگوی آزادیخواهی انسان می‌رسد. بی‌شک اندیشه شریعتی توان بینشی و توجه کردن احکام حقوقی مدرن مبتنی بر حقوق برابر انسانها اعم از نژادی، جنسی و طبقاتی را دارد. و به راحتی می‌توان با نظریات تاریخی شریعتی که عمل آزادیخواهان را تبیین کرده است، آدمی را برای نظریه معطوف به عمل و اقدام برای تحقق حقوق مدنی و جامعه مدنی رهنمون کرد.

بی شک نظریهٔ هابیل و قابیل و توضیح عدالت طلبی در تاریخ، راه را برای عدالتطلبی و جهت‌گیری محرومان می‌گشاید. تمام دیدگاههای شریعتی، از آری اینچنین بود برادر تا قیام حسین وحمایت از اندیشه‌های برابری‌طلبانه مبین این موضوع مهم است.

از نظریه‌های معطوف به عمل شریعتی می‌توان به تلاش وی در پیدایش روشنفکر دینی اشاره کرد. او یکی از وظایف روشنفکر دینی را این می‌داند که اندیشه معطوف به عمل و اندیشه معطوف به آرمان را پایه ریزی کند. اما شاید دو نظریه معطوف به عمل شریعتی بسیار شاخص‌تر از بقیه نظریاتش باشد. یکی نهادسازی فرهنگی و دیگری رویه و شیوه‌ای که بتواند فضای عملی - که با خلاقیت، کار و انرژی ایجاد می‌شود - برای ارائه نظریه و تحقق عمل را باعث شود.

۱- نهاد سازی فرهنگی: در کتاب "چه باید کرد؟" وی برنامه عملی را طرح کرده که عقیم ماند، اما در عرصه‌هایی نتیجه شایان خود را نشان داد. ایجاد کتابخانه، سالن نمایش، سرویس دهی سیار کتاب، مطالعات گروهی و سفرهای تحقیقاتی، همهٔ رؤیاهای وی بود که می‌باید به وسیله حسینیه ارشاد به اجرا گذاشته می‌شد. این برنامه کلان فرهنگی در صورت تحقق آن نهاد بزرگی می‌شد که در بستر آن ایده‌های معطوف به آرمان و عمل رشد می‌کرد. این نظریه معطوف به عمل شریعتی از عمق فکری‌اش ناشی می‌شد، چرا که هر تحول بزرگ اجتماعی (پیدایش حزب و دیدگاه حزبی به مفهوم فراگیر آن) در میان تمام قشرهای جامعه، و همچنین سپردن کار توده‌ها به دست خود توده‌ها - نه به دست روشنفکران - که از آرمانهای بزرگ وی بود، در بستر این نهادسازی فرهنگی ایجاد می‌شد.

۲- دید حزبی: این دید شریعتی نظریه معطوف به عمل بود که بعد از نهادسازی فرهنگی می‌آمد. شریعتی فقدان ایدئولوژی در جنبش صدساله معاصر ایران را ایراد اساسی آن می‌دانست، و فقدان روحیه کار و عرفان توأم با مبارزه را عیب خصلتی این جنبش‌ها محسوب می‌نمود. وی برای نجات جنبش ایران در روندی دراز مدت دید حزبی را مطرح می‌کرد که هنوز نیز مانند مقوله اول موضوع مهمی است.

حال که امروزه عده‌ای از روشنفکران به ضرورت نهادسازی فرهنگی و فکری بعد از ۱۸ سال که از انقلاب می‌گذرد، رسیده‌اند، و بسیاری هنوز به ضرورت تخریب به جای مبارزه مخفی توجه نکرده‌اند، دید حزبی با دید جبهه‌ای نسبت نزدیکی دارند و می‌توانند با یکدیگر ادغام شوند.

تلفیق نظریه‌های معطوف به عمل و نظریه‌های معطوف به ایده در دوره تاریخ برگزیده شریعتی

شریعتی به تاریخ (به خصوص به تاریخ ایران) آشنایی وافری داشت. وی دو دوره از تاریخ ایران را نمی‌پسندد. این دو دوره عبارت است از ساسانیان و صفویه. ظاهراً اقتدار ایرانی در این دو دوره بسیار زیاد بوده و ایران از شوکت و ابهت برخوردار بوده است. اما در این دو دوره برنامه‌های معطوف به آرمان در خدمت نظریه‌های معطوف به عمل قرار گرفته، یا به طور کلی فراموش شده‌اند. جزمیت‌های گوناگون اعم از فکری و سیاسی مانع رشد اندیشه در جامعه شده است. عقاید و نظریات تحت هر عنوان موجب گردیده که حتی تقابل دیالکتیکی بین نظریه‌های معطوف به ایده و نظریه‌های معطوف به عمل و یا برنامه‌های عملی سیاسی، اجتماعی به وجود نیاید. در عوض شریعتی به یک دوره از تاریخ ایران توجه و تأکید می‌کند. او این دوره را که عصر طلایی نامیده می‌شود بهترین دوره جامعه ایرانی - اسلامی می‌داند و شعار بازگشت به آن دوره (البته نه بازگشت صوری و ظاهری) را می‌دهد. زیرا این دوره با اوجگیری جنبش شعوبیه و عنصر ایرانی در تمام عرصه‌ها برنامه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ارائه می‌دهد و الگوهای واردانی از یونان و غیره از صافی اندیشه اندیشمند و معمار اجتماعی ایرانی عبور می‌کند. آنچه بیرون می‌تراود انواع نظریه‌های معطوف به ایده‌است که با حفظ ارزش به سوی نظریه‌های معطوف به عمل کشیده می‌شوند و ویژگی ارزشی و آرمانی خود را حفظ می‌کنند. جنبش‌های شیعه از زیدیه تا اسماعیلیه و ... این گونه هستند. همین جریانات ارزشی که برنامه اجتماعی - عملی نیز ارائه کرده، نقش دیگری هم بازی می‌کردند که بسیار جالب توجه بود. جریانات مزبور چه در حالت کلان و جریانی و چه در حالت فردی (به گونه متفکران بزرگ رادیکال) با طرح نظریه‌های خود، مردان اهل عمل و سیاست (خواجه نظام‌الملک) و مردان اهل نظریه‌پردازی(فارابی و ابوعلی‌سینا) را مجاب می‌کردند که حتی در مورد نظریه جریانات ارزشی و عملگرا دست به تولید نظریه‌های

معطوف به ایده و عمل بزنند. در مجموع آنچه از این مقابله‌های خواسته و ناخواسته پدید آمده، جامعه‌ای زنده و پویا و دارای اندیشه و عمل بوده است. این دوره که از قرن چهارم تا ششم هجری اوج و شکوفایی داشته، با حمله ترکان به افول گرائیده است. اما در زمینه تفکر ادبی- هنری تا قرنها در ایران ادامه یافته و شعر و معماری و دیگر هنرهای ایرانی را به اعتلا رسانده است. شریعتی در تاریخ گذشته عصر طلایی ایرانی را به مثابه الگوی الهام‌گیری مطرح می‌کرد. اما در تاریخ معاصر چنین دوره‌ای را سراغ نداشت. به همین خاطر به دنبال افرادی بودکه به گونه‌ای تاریخ ایران را متأثر کرده‌بودند. به همین خاطر وی سیدجمال و اقبال را از بزرگان اهل نظریه‌های معطوف به آرمان که به عمل نیز توجه داشتند، می‌دانست. اما در عین حال دکتر مصدق را پیشوای خود قلمداد می‌کرد. مصدق به آرمان آزادیخواهی وفادار ماند و چهره‌ای حماسی برای آزادی شد. در دوره نخست‌وزیری بین ارزشهای آزادیخواهی و برنامه‌های اجرایی رابطه معقول برقرار کرد.

سودای بزرگ شریعتی اجتماعی شدن عقاید چنین بزرگانی بود، تا عصر طلایی تاریخ ایران در این روزگار تکرار شود. البته نه اینکه عصر مزبور تقلید گردد.

سخن آخر

اما شریعتی به دنبال چه اهدافی بود که نظریات معطوف به ایده و معطوف به عمل را طرح کرد. با توضیح مختصری درباره این اهداف می‌توان به بهترین شکل نسبت این دو نظریه‌ها را در نزد شریعتی یافت.

از نظر شریعتی تحقق مدرنیته شرقی (راه از بین بردن جهل و استبداد در جامعه از مقوله‌هایی است که شریعتی بعد از ورود به ایران طرح کرده و همچنین ساختن جامعه‌ای متفاوت با تجربه غرب) به پروتستانتیسم اسلامی نیاز داشت. روح حاکم بر پروتستانتیسم، که اعتراض است، از نظر شریعتی در اسلام وجود دارد. پروتستانتیسم را می‌باید روشنفکران (ادامه دهندگان سنت انبیاء) ایجاد نمایند. پروتستانتیسم احتیاج به جریان روشنفکری داشت اما جریانی بر مبنای حزب و پیدایش طبقات ثروتمند شکل یافته است. امّا برای شکل‌گیری جریان روشنفکری به رنسانس فکری نیاز بود. رنسانس (نوزایی) فکری به نوزایی فرهنگی منتهی می‌شد. نظریات معطوف به ایده در اندیشه شریعتی در این مرحله سپهر رنسانس فکری را می‌ساخت و در ادامه آن رنسانس فرهنگی که آداب و رسوم و عقاید و رفتارهای جامعه را تغییر می‌داد، می‌آمد. نظریات معطوف به ایده (آرمان) در نهایت به نظریات معطوف به عمل ختم می‌شد.

پاسخ به یک ایراد

اما شریعتی متهم است که برنامه‌هایش به درستی عمل نشد. برای نمونه می‌گویند وی انقلاب قبل از آگاهی را فاجعه می‌دانست اما عقاید و آرای وی به وقوع چنین انقلابی کمک کرده است.

بی‌شک معتقدان به این اتهام حرف بی‌ربطی نمی‌زنند. اما به نظر ما برای تحلیل عملکرد آراء و اندیشه‌های متفکران باید به روش ماکس‌وبر توجه کرد. منتها در آغاز باید از آن جمله مارکس(کارل) شروع کرد که می‌گفت: تغییر بوجود آمده، دلخواه کامل هیچ نیروی دست‌اندرکار تغییر نیست، زیرا نیروهای گوناگون برای تغییر اوضاع به میل خود وارد میدان شده و منجر به تغییرات هم می‌شوند اما آنچه رخ می‌دهد محصول دلخواه هیچ نیرویی نیست.

بی‌شک غلبه نوگرایی ایرانی (به خصوص گرایش مذهبی آن) با شناخت درست از راه‌خود یعنی عبور از سنت برای رسیدن به مدرنیسم شرقی و نه دورزدن سنت و نادیده گرفتن آن، باعث نقادی عملی و نظری دیدگاه سنتی شده است، که می‌باید به هرحال تکلیف خود را با پیشرفت و تمدن روشن کند. شریعتی و نحله نوگرایی مذهبی دراین مواجهه نقش تعیین کننده‌ای داشته‌اند. اگر مقولات جامعه ما کاملاً ارادی و به میل و خواسته نظریه پردازان نوگرا عملی نشده اما تقابل این ارادهٔ آگاهانه با سنت و شبه مدرنیسم، موجب تحرک و حرکتی شده است که جای توجه و بررسی فراوان دارد، زیرا بعد از مشروطیت، و قدرت گرفتن شبه مدرن‌ها، تفکر سنتی با نهادهای خودش کناره جست و هیچگاه ادعای صلاحیت داشتن خود را از دست نداد.

از این رو نوگرایان ضد سلطنت با نفی سلطنت، بدون اینکه بخواهند، سنت را مقبولیت دادند زیرا خود تجربه اداره جامعه و حضور در ذهنیت جامعه را نداشتند. تجربه آزادی که باید به منزله خاطره‌ای زنده در ذهن جامعه حضور داشته باشد، وجود نداشت تا نوگرایان را جایگزین شبه مدرنیست‌ها بکند. دورهٔ کوتاه آزادیخواهی بعد از انقلاب مشروطیت که به سوی هرج و مرج رفت و با استبداد رضاخان پایان یافت و نیز زمان کوتاه حکومت دکتر مصدق برای نهادسازی و ایجاد خاطره زنده موفق در ذهن جامعه کافی نبوده به همین دلیل در ذهن مردمی که فقط شبه مدرن‌ها و سنتی‌ها حضور و خاطره قوی داشتند، بعد از طرد شبه مدرن‌ها نوبت به سنتی‌ها رسید تا ادعای خود را عملی کنند. در حالی که نوگرایان به دنبال مدرنیته شرقی خودشان بودند اما در تقدیر ناخواسته همین نوگرایان تحول جامعه را باعث شدند.

تحولی که باید نودسال پیش، یعنی در انقلاب مشروطیت رخ می‌داد، تا سنت در آزمون تاریخی یا خود را اصلاح کند یا کنار رود. اما شبه مدرن‌ها با حکومت پنجاه ساله خود بسیار بدعمل کردند. به نام مدرنیسم همان سنت سیاسی استبدادی بزک شده به مدرن را استمرار دادند و در نتیجه راه تحقق مدرنیته درون جوش را در جامعه سد کردند.

بی‌شک نوگرایان با حرکت درست خود، یعنی با نقادی سنت، ناخواسته زمینه تحول ساختاری و بینشی در جامعه را به نفع سنت فراهم آوردند. اما بازهم همین اندیشه نوگرایان مذهبی است که تحول ساختاری دیگری را سامان خواهد داد.

پی‌نوشتها:

۱- حکومت پهلوی و تفکر حاکم بر آن به نام مدرنیسم، در حقیقت شبه مدرن و ظاهری عمل کردند و هیچ تحول ساختاری و بینشی در جامعه و افراد آن که بتواند جامعه مدرن را بسازند، ایجاد نکرده‌اند.

فریبا مهدی‌زاده

آری اینچنین بود ...

آنچه ابتدای آغاز و آخر انتها بود من بودم؛ "الف". و این من بودم که برای اولین بار آفرینش را نگریستم و آنچه را در آن می‌شکفت. آدم بود، ابتدای خلقت و حوا در انتها و دیری نپایید که آتش در پناهگاهشان افتاد و اینک چیزی که آتش‌زاد، "ابلیس" نام گرفت. پس من گام برداشتم با آدم، دست در دست حوا و دیدم چگونه اسیر آتش گشتند و از آن میوه که نمی‌بایست، چشیدند تا دانا شوند و این چنین مأمنی یافتم در جان و روح آدمی تا آخر هبوط و آغازش دنیا. و اولین گام بدین‌سان به دنیا منتهی شد. پس امانتی شدم از آن دست که هیچ مظهر هستی، نپذیرفت و همه، دستان گشادهٔ خدا را پس زدند و فقط او بود که پذیرفت. تنها "انسان"! و آن گاه که خداوند، صمیمیت و اخلاص طلبید، در قلب قابیل، خود را کشتم و به عرصه حیات آوردم. ابدیتی را با هابیل و گام بر سر روزگاران زدم و شهرها در نوردیدم و لهرام، بنا کردم و شعلهٔ آرزو گشتم در دیدگان بی‌فروغ بردگان و در لابه‌لای سنگ سنگ لهرام خفه شدم و چشیدم اسارت را و دامن زدم به انفجار. در گذر از تندراه زمان، ادیان را شناختم و از میانه ابراهیم را گزیدم و از ابراهیم اسلام را و بانگ برکشیدم از سپیدهٔ دل یک سیاه - بلال - و اذان شدم؛ ندای آگاهی، ایمان، احیاء آتشی مقدس، نه خاتمان سوز که انسان ساز و جامعه‌پرداز در جان ارجمند بزرگ برگزیده - محمد؛ تا به ابوذر رسیدم و بذر اخلاص کاشتم با او و در خاک ریشه دوانیدم، روییدم، رویانیدم، شکفتم و باد مرا با خود برد تا دورها و دوردستها به جای جای جهان و به ایران رسیدم سرزمین "هور مزد" و دیدم که نامم آشناست و از دیرباز کسانی مرا نامیده‌اند؛ آهنگری - کاوه را می‌گویم که به پتک او کوبیده بودم بُن ظلم ضحاک را. چندین و چند باره. و کمان‌گیری آرش که با بازوی او نشانده بودم تیری شکافنده و مانا در قلب دشمنم، تا روزی ریشه‌های من طاق کسری را به لرزه درآورد و آتشکده‌ها را افسرد و من - امّا - فروزان شدم و راه می‌سپردم به شتاب که ایستادم و بازداشته شدم با دستانی که هنوز نوپا بود و ارتجاع نام داشت و "بازگشت" و "بازگشت" تا آنگاه که زیبائی اندیشه گشتم و به لم‌یزلی پیوستم و به دین جمال بخشیدم و استعمار را معنا کردم و استبداد را و در گسترهٔ دامان تربیت، پروردم میرزا رضا را تا باز بشکافد با تیری از گونهٔ پیکان آرش، تندیس استبداد زمان را. پس امیری مرا خواند و پاسخش گفتم. امیری چندان کبیر که ایران به خود ندیده بود تا آن روزگار. و خاری شدم در چشم استعمار و خراشیدم و خراشیدم تا به قربانگاه.

و هنوز که هنوز است می‌چکم با هر قطرهٔ خون امیر و بر جای آن لاله می‌رویید از زمین، رخ سرخ! تا باز به میرزا رسیدم که عظمت و وجود نامش را به سخره گرفته بود و در جنگلها زیستم و هم پیمان شدم با مردانی استوار و جنگیدم و تا چشیدم طعم گزندهٔ خیانت را آزرده گشتم از ژرفای جان. پس از آن خبرها از من نشان می‌دادند از هر کشور، هرجمعیت و ... الجزایر، افغانستان، کوبا و ... تا ایستادم، لختی به نفس تازه کردن که بنا گاه کسی از کنارم گذشت افتان و خیزان! ندانستم که بود. نگریستم فقط؛ وادیی دیگر بود از اندیشه - انگار - گذری به موازات گذرگه من؛ بی صدایی، ادعایی - حتّی - و دیدم که می‌رسد اگر بمانم، بیش از این پس برخاستم تا نمانم برجای و بلم عرصهٔ ادبیات گام نهادم. تا بدانم، که بوده است او و دیدم جلالش را - آل احمد را می‌گویم - که در هروله بود و می‌دیدم چشمانش را در دستانش گرفته و پی دیده سفر می‌کند؛ که یکباره به ستون کوبیده شدم با سرش و متلاشی، تا درک کنم عظمت اخلاص را. و دگر باره گرد هم آیم و آمدم در نثری دیگر و دیگرگون نثری بود که به هدایت راه یافتم و صداقت در تار و پودم راه یافت و هیمهٔ یأس افروختم تا روشن گردانم دشت خفتهٔ امید را. با هدایت، ریشهٔ یأس را در وجود انسان یافتم و کشتم با لواساس شرک و ریا را در نهاد انسان تا زنده بمانم باز. و از آنجا به دشتهای الاجاقی سرکشیدم و پای کوه باستار خاک گشتم و روئیدم با خون گل محمدها و آبیاری شدم و آتش شدم عشق گل محمد و زبانه کشیدم و به ابرها پیوستم و باریدم و باریدم با اشکهای بلقیس و با خون دل مارال. و به ناگاه فروغی تابید. همان که مبارک زاد و فرخ و دیدم مرا در این آیه آه می‌کشد که: "ای آزادی ببین که بنام تو ..." و تجسم آزادی را دیدم که به خود می‌لرزد و دمی دیگر باقی است - فقط - که فرو ریزد. پس با آن دو دست سبز جوان روئیدم و صدا کردم چنان چون آهو، جفتش را: من چیستم، من چیستم ای زادهٔ یوش! و از نیما گذشتم و شنیدم صدایی را که می‌پرسید هراسان: کسی اینجاست؟! و این، همو بود که خود را امید نامیده بود. "آخوان"؛ و نوایی دیگر. او دیگر خود من بود: "الف" همسان و همنای من که به یامدادش می‌اندیشید و به یامدادمان که در راه بود. مگر می‌رسید. دیریازود و می‌خواند: ای عشق، ای عشق ... که چهرهٔ آسمانی تو پدیدار گشت، آرام آرام. که در نگاهت همه چیز بود و هیچ چیز حتمی نبود و به نبردی همواره و دیرپای دست یازیدی با اسلاف قابیل که نه استعمار و استبداد دیگر، که خود ارتجاع بود و سلاحت؛ آرمان، آگاهی، اخلاص، آزادی ... و چوب "الف" را دیدم که بر سرمان بود و با زبان قلم تو شکافتن می‌گرفت، نرمک نرمک؛ تاکی بشکند و چوب "الف" سه پار دبستانی را - یک سر - می‌نواخت - آذر را و دو دیگر یا را و سومی را - و قربانی شدیم زیر پای یکی دیگر از دستکان و من جوهره‌ای شدم از تمامی ابتدای انسانیت بی‌انتها تا آنها که، بوده‌اند، او که، بود و ما که، هستیم و فریاد می‌کشیم چونان که او: آری اینچنین بود ... آدم، حوا، انسان و آنچه ابدی است ... الهام‌الهام...

علی قربان‌پور

گفتگویی با استادم شریعتی

انقلاب کردیم تا آنچه را که سالیان سال از ما گرفته بودند، دوباره بدست آوریم. آگاهی را و آزادی و عدالت را که آن همه عزیز شان داشته و می‌داریم. اما سیاست مداران باز به سیاست زدائی تودههای مردم روی آوردند و تلاش کردند تا جوانان ما، زنان ما و مردمان ما نتوانند ببینند، نخوانند و نفهمند. اما تاریخ نشان داده است که می‌توان چشمها را کور کرد، می‌توان به گوشها دستور داد که نشنوید، ولی هرگز نمی‌توان به مغزها فرمان داد.

مصاحبه فرضی زیر خودگواهی است بر آنکه شاید شعله‌های آگاهی را بتوان کم‌رنگ کرد ولی هرگز نمی‌توان آن را نابود ساخت. زیرا که انسان عبارت است از آگاهی، آزادی و اختیار.

جناب آقای دکتر با توجه به اینکه فرصت کافی نداریم و وقت کم است مجبورم سؤالاتم را بطور اجمالی، فشرده و شاید تا حدودی غیر منسجم طرح نمایم. باشد تا از ورای پاسخهای شما به برخی مسائلی که امروزه به شدت در اجتماع مطرح است، بتوان راهبری نوین برای جامعه کنونی ما بدست آورد.

سئوال ۱ : اجازه بدهید در ابتدا به مسائل عقیدتی بپردازیم، عده‌ای اظهار می‌نمایند که "توحید" و "جهان‌بینی" شما با "توحید" و "جهان‌بینی" دیگران در تناقض است و در اصل جهان‌بینی شما نوعی جهان‌بینی التقاطی می‌باشد؟

"جهان‌بینی" من "عبارتست از "توحید" - اینکه در اینجا و هر جای دیگر "من" به کار می‌برم به این معنی است که نمی‌خواهم از زبان دیگران سخن گفته باشم. ... - البته توحید به عنوان یک "عقیده" مورد اتفاق همه موحدین است، اما من توحید را به عنوان یک "جهان‌بینی" است که مطرح می‌کنم و مقصودم از "جهان‌بینی توحیدی" تلقی همهٔ جهان است بصورت یک مجموعه واحد نه تقسیم آن به دنیا و آخرت، طبیعت و ماوراء طبیعت، ماده و معنی، روح و جسم و ... یعنی تلقی همهٔ وجود بصورت یک کل و یک اندام زنده شاعر و دارای یک اراده و خرد و احساس و هدف ... خیلی‌ها به توحید معتقدند، اما فقط به عنوان یک "نظریه" مذهبی فلسفی "خدا یکی است و نه بیشتر"، اما من آنرا به عنوان یک "جهان‌بینی" می‌فهمم و معتقدم که اسلام به این مفهوم آنرا طرح می‌کند، چنانکه "شرک" را هم از همین زاویه می‌بینم، بدین معنی که شرک نیز یک جهان‌بینی است، یک تلقی از جهان است به عنوان مجموعهٔ ناهماهنگ پر از تفرقه، تناقض و عدم تجانس و دارای قطبهای مستقل ناهمساز و ضابطه‌ها و هدفها و اراده‌های متفرق و نامربوط، توحید جهان را یک امپراطوری می‌بیند و شرک یک فئودالیسم. اما فرق این تلقی با ماتریالیسم، یا ناتورالیسم این است که من جهان را موجودی می‌دانم زنده، دارای اراده، خودآگاه، صاحب شعور و دارای ایده‌آل و هدف، بنابراین، "وجود" موجود زنده‌ایست با یک نظام هماهنگ واحد، که دارای حیات، اراده و احساس و آرمان است همانند یک انسان بزرگ مطلق". (و برعکس انسان شبیه جهانست اما ناقص و کوچک و نسبی).

رابطه انسان و خدا، رابطهٔ طبیعت و ماوراء طبیعت، رابطهٔ خدا و طبیعت - که دوست ندارم این تعبیرها را بکار ببرم - رابطهٔ روشنایی با چراغ، رابطه شعور فرد انسانی است با اندامش و [بقول حضرت امیر(ع)] "خدا ... در بیرون اشیاء است اما نه به بیگانگی و در درون اشیاء است و نه به یگانگی".

بنابراین من نه به "وحدت وجود" قائلم و نه به "کثرت" و نه به "تثلیث" و نه به "ثنویت" بلکه به "توحید" معتقدم. توحید یک تلقی ویژه‌ای از جهان است. جهان‌بینی توحید یک وحدت کلی را در وجود نشان می‌دهد. وحدت میان سه اقنوم جدا از هم: خدا، طبیعت و انسان، زیرا منشأ یکی است. همه یک جهت دارند و همه با یک اراده و یک روح حرکت و حیات دارند. (ص ۵۰-۴۷)

سئوال ۲ - نظرتان نسبت به منطق ارسطویی در مقایسه با دیالکتیک چیست؟

... ترکیب دوگانه و متضاد "خدا - شیطان" و یا "روح - جن" (که انسان جمع این دو است) می‌خواهد بگوید که انسان یک واقعیت دیالکتیکی است - البته این اندازه می‌دانم که "جمع ضدین محال است" و حتی این را هم می‌دانم که جمع و رفع نقیض هم محال است". اما این در اصل مربوط "به منطق" است "منطق ارسطوئی"، یعنی منطق صوری و ذهنی، ولی دیالکتیک بصورتهای ذهنی کار ندارد، دیالکتیک به واقعیت‌های عینی توجه می‌کند، نه حرکت "ذهن" و "صور عقلی"، بلکه حرکت "عین" و پدیده‌های طبیعی را بیان می‌کند.

... عقل نمی‌تواند تصور کند که یک موجود زنده، در عین حال مرده باشد زیرا مرگ و زندگی نقیض هماند، اما در عالم طبیعت، اساساً مرگ و زندگی با هم و درهمیاند. دو رویه یک سکه‌اند ... در همان حال که زندگی می‌کنند، و رشد می‌نمایند، پیری و مرگ خود را می‌سازند، حضرت امیر می‌گوید: "نفس‌های آدمی گامهائی به سوی مرگ اویند". اگر بجای منطق ارسطوئی - که در حوزه‌های ما باسم منطق اسلامی خوانده می‌شود - که منطق جاهلیت و منطق صورتهای خشک ذهنی وقالبی است، بینش دیالکتیکی می‌داشتیم، اسلام را بعنوان حیات و حرکت می‌فهمیدیم، نه بصورت قالبهای متحجری که باید برایش حد و رسم و جنس و فاصله و تعریفهای جامد و ثابتی بسازیم و خود نیز در قالبهای تحجرسنگ شویم. [اسلام شناسی، ص ۲۱۶]

سئوال ۴ - بعضی افرادی که خود را اسلام شناس می‌دانند با این که شما را در جهان به عنوان یک اسلام‌شناس بشناسند، مخالفت می‌کنند و می‌گویند، شریعتی اسلام شناس نیست، بلکه اسلام سرا است، چه حرفی برای آنها دارید؟

مسأله فهمیدن غیر از مسأله دانستن است. کسی که فرق شناختن را با دانستن نداند نه چیزی را می‌شناسد و نه چیزی را می‌داند ولو دانشمند معروف و علامهٔ بزرگوار باشد، بسیارند کسانی که می‌دانند و بسیار می‌دانند از یک شخص، از یک کتاب، یا از یک مکتب، اما هیچ نمی‌شناسد، نه آن شخص را نه آن مکتب را و نه آن اثر را، چه فرقی بین این دو تا هست؟ اگر فرق بین این دو تا را بتوانم بیان بکنم توانسته‌ام بیان بکنم که عالم اسلامی، غیر از اسلام شناس است بعضی از علمای اسلامی، اسلام شناسند، بعضی علمای اسلامی هستند، خیلی هم "علما" هستند، اما ممکن است اسلام شناس نباشند، و برعکس برخی اسلام شناس یا اسلام فهم هستند اما جزء علمای اسلام محسوب نمی‌شوند. (اسلام شناسی ص ۷)

سئوال ۵ - بعضی از افراد مدعی‌اند که شما هیچگاه به حرفی که می‌زدید معتقد نبودید و عمل نمی‌کردید یا هرچه گفته‌اید و یا نوشته‌اید همه در یک جهت نبودند، و مطرح شدن شما در جامعه صرفاً بدلیل تبلیغات مؤثر هواداران شما بوده است؟

از ابتدا تاکنون، هرچه کرده‌ام، نوشته‌ام و گفته‌ام در یک مسیر و یک جهت بوده است، البته به نوع کار و شرایط و امکانات و قدرتم بستگی داشته است، و در موقعیت‌های مختلف، تجلیات گوناگون داشته است، اما جهت فکر و اعتقادم ثبات همیشه‌اش را حفظ کرده است. درائبات این مدعا دو نمونه بدهم. یکی اولین نوشته ا ست که از من چاپ شده‌است و آن هنگامی است که در سال پنجم دبیرستان تحصیل می‌کردم، و در انجمن دانش‌آموزان و دانشجویان، برنامه کارم تدریس مکتب‌های فلسفی بود، در آن زمان به چشم من جهان به دو قطب فکری و سیاسی و اجتماعی تقسیم می‌شد و هر قطب دارای سه چهره بود، ...

این دو قطب را تجزیه و تحلیل می‌کردم و اسلام را بعنوان مکتب واسطه و میانی‌ای که از نظر فلسفی میان ماتریالیسم و ایدآلیسم است، معرفی می‌کردم.

و فکر می‌کنم امروز نیز جهت فکرم همان است که بیست سال پیش بوده، و اگر تغییری کرده است در تعبیر و تحلیل وتجزیهٔ مسائل است و به هر حال در حیطهٔ بیان بوده است نه در جهت. من هرگز از جادهٔ اعتقادم قدمی منحرف نشدم. [اسلام شناسی ص ۲۳۰-۲۲۹]

سؤال ۶ - این اواخر افرادی پرونده‌هایی را در بعضی از جراید و مجلات در مورد شما منتشر کردند مبنی بر اینکه شما عامل ساواک بودید، تحت عنوان "شریعتی در چهره‌ای دیگر". راجع به این موارد آیا دفاعی از خود دارید؟ آیا این ادعاها شما را عصبانی نمی‌کند؟

این قبیل انتقادات، همواره از دو قطب متضاد، به آدمی که راهش مستقیم است، وارد می‌شود. علی را نگاه کنید، خوارج و بنی‌امیه بر او می‌تازند، دوستان قدیم او و دشمنان بنی‌امیه (خوارج) و بنی‌امیه، ستمکاران و فاسدان، هر دو باهم بر او می‌تازند. این طبیعی است، این هجوم‌ها، این انتقادها، همچنانکه امیدهای تازه برانگیخته می‌شود و ایمان و اعتقاد عده‌ای به این راه بیشتر می‌شود، گروهی هم، آگاه و ناآگاه، انتقاد و حمله‌شان تشدید می‌شود. اینها همه طبیعی است، اصولاً در مسائل اجتماعی هرچه پیش می‌آید توجیه منطقی دارد. و برای همین آدم نباید برافروخته و عصبانی شود، از کوره در برود، اگر کسی ریشهٔ همه چیز را شناخت، منتظر همه چیز است، و کسی که منتظر همه چیز است، از هیچ

چیز جا نمی‌خورد، مسلماً انتقاد به کسانی وارد است که کار می‌کنند، و گرنه آنکه در کاغذ پیچیده است و همیشه سر در آخور خویش دارد هرگز نمی‌لغزد. ممکن نیست که آن عالم، نظریهٔ ضعیف داده باشد و یا حرف خلافی گفته باشد... اینها همیشه تر و تمیز و آبرومند و بدون هیچگونه تهمت زندگی می‌کنند و دستهای کسی آلوده می‌شود که دستش در کار و پایش در راه... و آنانکه سوء نیت ندارند، می‌آیند، می‌بینند، می‌شناسند، مسائل را ارزیابی می‌کنند، مقایسه می‌کنند و می‌فهمند که تهمت و تحذیر و اغفال ذهن، از کدام حلقومها بلند شده و چرا، و یا لااقل تا چه حد صادق است. [ص ۲۴۰-۲۳۸ اسلام شناسی]

سؤال ۷- هم اکنون گرایشی در جامعه وجود دارد که با مقدس‌مآبی و تعصب و نظرات افراطی سعی دارند با زور چماق کسانی را که به شکلی از حاکمیت از وضع موجود انتقاد دارند، بترسانند و از میدان بدر کنند، با توجه به نگرش تاریخی که نسبت به چهره‌ها و اشخاص و گروهها دارید، چه تبیینی از این دسته دارید؟

اینان هم تیپ شخصیت و [هم] روح و فکرشان، تیپ مقدس مآب است و اهل زهد و ریاضت و عبادت‌های طولانی و شب زنده‌داری و نماز و روزه‌های مستمر و تلاوت قرآن و اعمال مستحبی‌اند، با پیشانی‌های پینه بسته از سجود و حساسیت‌های شدید فقهی و دینی و کسانی که به گونه‌ای عمل را جزء اصلی ایمان می‌دانند که هرکسی را با ارتکاب یک گناه، نه فاسد و فاسق، بلکه کافر می‌شمارند و کافر هم در نظرشان مهدورالدمی است که حق حیات ندارد. نقشی که اینان[به خاطر خروج از سپاه علی در صفین خوارج نامیده‌شدند) برخلاف قاسطین و ناکثین، بازی کردند تنها و تنها انگیزهٔ دینی داشت ... خوارج که به "مقدسین تهروان" نیز معروفند، در نهروان، با همان آرمان و ایمان شمشیر می‌زدند که در صفین! و عجبا که، علی، نامی که به این متعصب‌ترین گروه مذهبی می‌دهد، یک نام ضد مذهبی است! مارقین! از دین بدر رفته![ص ۱۸۳ مارقین، ناکثین، قاسطین]

سؤال ۸ - امروزه عده‌ای بهر طریقی، دانشجویان و دانشگاهها را مروج غرب‌زدگی می‌دانند حتی به کف‌زدنهای دانشجویان در محافل رسمی اعتراض دارند و می‌گویند به جای کف زدن باید صلوات بفرستند، در این مورد چه سخنی دارید؟

می‌دانید که قرآن، در زمان پیغمبر، چه جوشش‌ها و نبوغ‌ها و چه ارزشهای بزرگ وخلاق و جاودانه را از دل سنگ رویاند [اما] امروز، قرآن، کتاب مطالعه نیست، حتی برای عالم دینی، مگر اینکه به میل خود دنبال کار قرآن برود و حالا توقع دارید دانشگاه تهران و مدرسه‌های عالی و از این قبیل، مرکز قرآن باشد از متجددین و تحصیلکرده‌های جدید و فرنگ برگشته‌ها انتظار قرآن شناسی دارید؟ به آنکه اعتراض می‌کند که چرا دانشجویان دست می‌زنند و صلوات نمی‌فرستند، می‌گوییم: صلوات نفرستادن جوانان گناه تست، چرا که خود می‌دانی صلوات را به چه صورتی درآورده‌ای و چه مصارفی برای آن درست کرده‌ای) یا اینکه تا شخصیت گنده‌ای وارد مجلس شده است، صلوات فرستاده‌ای. یا برای حرکت تابوت در میان زندگان، و یا برای هو کردن یک سخنران ــ اینهاست مصارفی که تو برای صلوات ساخته‌ای. این است که قشر دانشجو برای ابراز احساساتش نمی‌تواند صلوات را جدی بگیرد... تو هرگز به دست بوسیدن اعتراض نکردی، حالا به "دست زدن" اعتراض می‌کنی؟ [ص ۲۴۷-۲۴۶ اسلام شناسی]

شریعتی و نقادی سنت

در تاریخ معاصر ما گسست سنت مذهبی از قدرت سیاسی و یا بعبارتی فاصله میان سنت مذهبی- ملی با نظام سیاسی استبدادی موجب گردیده که انواع خط مشیهای مبارزاتی برای تحقق جامعه پیشرفته (مدرنیسم) مطرح و جذابیت یابد.

برخی از آزادیخواهان ضمن عمده‌تر دانستن تضاد با استبداد و سنت سیاسی، استبداد ستیزی یا ظلم ستیزی را سرلوحه تلاش و مبارزه خود قرار دادند. عده‌ای از این مبارزان استثمار را دشمن اصلی قلمداد کرده و امپریالیسم و پایگاه داخلی آن را عامل بازدارنده‌ای برای تحقق مدرنیته و پیشرفت شمردند. در این میان عده‌ای نیز بر این اعتقاد بودند که جهل و خرافات عامل اساسی عقب ماندگی ایران و ایرانی می‌باشد. این دسته خود از دو گروه تشکیل شده بودند. عده‌ای از آنان به ظواهر استحمار حمله کرده و جمعی از آنان با تکیه بر ریشه‌های عمیق و دیرپای جهل و ناآگاهی استحمار را در شکل کهنه و نو علت اصلی و مادر دردها و آلام مردم این سرزمین می‌دانستند.

از سوی دیگر سنت گرایان نیز که سودای تحقق ایده‌آلهای خود را داشتند، بواسطه اعتقاد به جنگ دائمی اسلام و کفر، استعمارستیزی از موضع کفر ستیزی در پیش گرفتند. آنان برمبنای همین دیدگاه با شبه مدرنیسم پهلوی نه بدلیل استبدادی یا استثماری بودن نظام آن، بلکه بیشتر بواسطهٔ غربی بودن آن مخالفت نموده و با سیاستهای آن برخورد می‌کردند. در این میان شریعتی معتقد بود که برای مبارزه باید استبداد، استعمار و استثمار را دید و شناخت اما در ابتدا به استحمار و جهل آدمیان پرداخت و آن را از میان برد. به عبارت دیگر او جهل و ظلم یا استحمار و استبداد را دو مانع اصلی جامعه ایران شمرده و هر انقلاب قبل از آگاهی را فاجعه می‌دانست.

اگرچه تاریخ را تنها شریعتی و امثال او نمی‌سازند، ولی خواسته یا ناخواسته چنین انسانهائی نقشی در ایجاد حوادث آن بازی می‌کنند که می‌باید با دیدی انتقادی به ارزیابی اندیشه‌ها و خط مشیهای ایشان پرداخته شود. دراین میان رابطهٔ شریعتی با 'سنت' جای تأمل و بحث فراوان دارد.

از سوی دیگر بعد از گذشت ۱۹ سال از انقلاب اسلامی و کسب استقلال سیاسی، هنوز جامعه ما در ابعاد کلان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شاهد کشمکش و جدال فعال دو بینش و تفکر عمده است که در مقوله‌هائی چون اسلام و جمهوریت، مالکیت و منفعت فردی و اجتماعی، احکام فقهی و آزادیهای فردی و مدنی، قالبهای مذهبی و ظاهر مذهب و روح و جوهرهٔ انسانی مذهب رخ می‌نماید.

چنین چالشهائی نمایانگر تقابل سنت متحجر با نوگرائی و نواندیشی است که در این تقابل شریعتی بیشتر از همه متفکران معاصر به این مسائل انهم در سطح مبانی آن پرداخته است.

اما سؤال این است که آیا وی به درستی سنت ساختاری جامعه ما را شناخته است؟ اگر چنین بوده در نقادی آن چگونه عمل کرده است؟ (سطحی و یا اصولی) و اینکه آیا وی در نقادی سنت و ارائه مدل جایگزین موفق عمل نموده یا نه؟ پاسخ به سؤالات مزبور که آن را با عده‌ای از صاحب‌نظران در میان گذارده‌ایم می‌تواند ما را در شناخت سنت و اندیشه شریعتی و برخورد آن دو با یکدیگر یاری رسانده و همچنین در تعیین وظایف امروز روشنفکر مذهبی بسیار مؤثر واقع شود.

در همین راستا بران شدیم تا مطالبی چند را دربارهٔ 'شریعتی و سنت' با دوستان صاحب نظر در میان گذارده تا از ورای پاسخ‌های آنان ابعاد و زوایای بیشتری از اندیشه و عمل او مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته و یاداوری از وی همانند حضورش شور و شعور را در جامعهٔ ما برانگیزاند. و اینک سؤالات:

۱- سنت چیست؟

طه حجازی:

به نام خدای راستان و عاشقان آن استان

قبل از هرچیز، برخود لازم می‌دانم به تمامی دستاندرکاران مجلهٔ عفیف "پیام هاجر" دست مریزاد بگویم که با این همه تضییقات باز هم چراغ آگاهی و بیداری را فراز دست دارند و سپاس بگزارم که این کمتر کمترینان را که بسیار کوچک است - اگر چه عمری بر او گذشته است- در جمع بزرگشان فراخوانده‌اند. مرا که به قول "فروغ" : "آنقدر کوچک هستم، که در خیابانها گم می‌شوم". به خیابان کشانده‌اند، خیابانی که از خیابان مجله‌ها و تلویزیونها و ماهواره‌ها و در یک کلمه تجهیزات عظیم تبلیغاتی و این روزها، "اینترنت" که انسان را مسخ می‌پسندد و شب و روز و در کار شستشوی مغزهایند. خیابانهایی که به قول "براهنی" مظهر و نمایه تمام تمدنی است که پوسیدگی را آوار می‌دهد و این که خودت نباشی، آن باشی که او می‌پسندد و می‌خواهد تحت الحمایه‌اش باشی و به اسم مدرنیت پالان روی گردنت بگذارد و یوغ بر گردنت ندارد اما انو کشیده و دوش ادکلن گرفته، در رسانه‌های گروهی‌اش با زستهای احمقانه و فلسفیدنهای بچگانه، نشانت دهد و من روستایی شاید برای همین است که خلوت گزیده‌ام و به خیابان نمی‌آیم چه به قول "برشت" که در نامه‌ای می‌نویسد: "من در این دوران، رادیو گوش نمی‌کنم، روزنامه و مجلات داخلی را نمی‌خوانم، چرا که همه شبیه "هیتلر" حرف می‌زنند". تامبادا قیافه‌ام، قیافه استخوانی و زهوار در رفته‌ام را از تلویزیونهای تقنی رژه دهند و صدایم مثل "هیتلر"ها شود و عکسهایم چاشنی مؤسسات تجاری - تبلیغاتی دین و سیاست گردد.

باری انزوا گزیده‌ام اما این بار، ناچار شدم به احترام "هاجر" و آن پدر، و سالار همهٔ کسانی که روزمزه نشده‌اند، تبلیغات مسخشان نکرده است، به نرخ روز، نان نمی‌خورند، جانماز آب نمی‌کشند از انزوا و خلوت خود برخیزم و از خیابانهای این همه شلوغ - سرشار دروغ - بگذرم بدون آنکه بگذارم بوق و کرنای قلابی و دود و سرب نفس گیر و فریب زرورقها و نئونها و ماهواره‌های آن تسخیرم کند، به سراغتان بیایم یعنی جوابتان بدهم، پرسیده بودید:

۱- سنت چیست؟

باید بگویم به قول حضرت مولانا:

بیشتر احوال بر "سنّت" رود

گاه، قدرت خارق "سنت" شود

"سنّت" و عادت نهاده با مزه

بازکرده خرق عادت، معجزه

"سنّت" سلسه اجزا و روابطی است که اعضای گوناگون یک پیکر را به یکدیگر متصل می‌سازد، مجموعهٔ هماهنگ و بسامانی که شاخصهٔ اجتماعی و فرهنگی و مذهبی یک قوم و به تعبیری یک "امت" است، قانونمندیهایی که با محاسبه دقیق و محکم وضع گردیده و مبتنی بر اصل علیّت است و به عنوان یک عامل سازنده و مترقی، مورد توجه قرار می‌گیرد. عاملی منطقی که ثبات جامعه و گل و ملاطی که اگر ناگهان از بین برود، به حقیقتی که اصل انسام و پیکره است، خسارت وارد می‌شود و آن را در هم می‌ریزد. عوامل منطقی‌ای که اگرچه عناصر ناهماهنگ را به یکدیگر پیوند می‌دهد و سبب موزونی‌اش می‌شود، امّا اگر هوشمندانه در آنجا که باید بنشیند، قرار نگیرد، فاجعه آغاز می‌شود.

و تو می‌بینی در حالی که پشت کامپیوتر، نشسته، هواپیما سوار می‌شود، تحلیل سیاسی و مدرن فرهنگی و اقتصادی و حتی ورزشی می‌کند، پرت است، ول است، چرا که پروردهٔ سنت - به مفهوم دقیق کلمه - که می‌تواند به عنوان یک عامل سازنده و مترقی مورد لحاظ و توجه قرار گیرد، نیست که دلبستهٔ صم و بکم، لایعقلی است و تربیت ناشده؛ چرا که مقلد است. و لذا طول عمرش می‌باشد نه طول تاریخش. زندگی چهارچوبهایی است که درست است بی‌حضور او ساخته‌اند امّا به اندیشهٔ قوام او بوده و چون به منطق آن پی‌نبرده و فقط تبعیت کورکورانه و مقلدانه کرده است از خود و جهان، پرت و غریب افتاده. بیگانه‌ای که به قول "سپهری" جیبهایش را پرعادت کرده‌اند.

و درست است که در تعبیری می‌توان، سنت را ملاک و محافظ جامعه دانست و آن را پدیده‌ای قدیمی و نه جدید، قلمداد کرد امّا اگر به عامل زمان پیوند خورد و به عنوان علت و منطق عمل به حساب آید، می‌تواند و باید تعادلمان را حفظ کند.

و اگر در "قرآن" ما به اندیشیدن در گذشتهٔ زندگی بشری برروی زمین و تدبیر در آنچه بر پیشینیان از رخدادها و رویدادها رفته است، فراخوانده شده‌ایم نه به مفهوم پرستش آن است و یا اینکه آن روشها و عادات و یا حتی امر و نهی‌ها به صورت یک ایدئولوژی دراید که فاجعه بیافریند، بل به معنای تأمل و اندیشیدن در تاریخ و شناخت قانونمندیهای آن و درک و دریافت این معنا است که "حق" پیروز و سرانجام از آن پرهیزگاران است و این است آن سنتی که انسان اسلام به تبعیّت از آن امر شده است. و پیامبران، قیام کنندگان بر آن بودند چرا که عامل نیرودهی و آزادیبخشی و حرکتهای انقلابی و در یک کلمه خردپذیری که مبتنی بر اصل عقل که پیامبر اسلام پس از خاتمیّت آن را رسول همیشهٔ انسان خواند، بود.

اگر کسی و کسانی پس از رحلت آن بزرگوار ارجمند، توسّل به سنّت آن سند و سالار جستند، در این راستا بود ونه مسخ آن سنّت و پرستش مقلدانه و فریبکارانه آن و اگر "شریعتی" سترگ، در رویارویی این دروغ بزرگ فرمود: "شیعه، سنّی‌ترین مذاهب است"، چشم به سنت حرکت آفرین و سازنده و مترقی‌ای داشت که از عرب جاهلی، انسان عاقلی آفرید. و من در همین راستاست که می‌گویم: اگر مسلمانم و به سنت پیامبر می‌روم، نه به خاطر اینکه "معتصم" خلیفهٔ عباسی و علامهٔ "مجلسی" عالم برجسته صفوی و "فهد" پادشاه سعودی و شیخ "قاسم اسلامی"، مسلمان‌اند بلکه بدین داعیه و حجت است که "اسلام"، دینی خردپسند و عمل به سنّت پیامبر، عملی عقلانی و بنا شده بر منطقی آگاهی بخش و مسؤولیت زا و انتخابی در وجدان همیشه تاریخ است.

تقی رحمانی: به کوتاه سخن می‌توان هرآنچه را به عنوان باور، عقیده، رفتار، آداب و رسوم در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی ما وارد شده و بر نحوهٔ زیست ما در جهان تأثیر

گذاشته و متعلق به ما و جزئی از ما شده است، سنت نامید.

اما سنت دارای یک پوسته و یک جوهره است که این جوهره نیاز به باز خوانی دارد. چرا که هر سنتی در شکل آرمانی خود به تعالی انسان می‌اندیشید، اما محصور ماندن آن در بعضی اشکال و قالبها، می‌توانند عامل بازدارنده‌ای برای تحول و تعالی باشد. بنابراین نواندیشی و نوگرایی زمانی موفق خواهد بود که به این جوهره که ریشه در قومیت یک سرزمین دارد و از توان شکوفائی و رشدی برخوردار است که می‌تواند میوه‌های گوارا تحویل دهد، توجه داشته باشد و حرکت خود را در ادامهٔ آن قرار دهد. نباید فراموش کرد که امروز در جامعهٔ ما سنتی مورد انتقاد واقع می‌شود که در خدمت تحجر، خشونت طلبی و تمامیت خواهی قرار گیرد.

علیرضا رجایی: پاسخ به این سئوال آسان نیست. مشخصاً می‌توان سنت را در مناسبات و روابط یا پدیده‌های در حال گردش نظیر زبان، شناسایی کرد. بنابراین سنت فی‌نفسه و از داخل و درون قابل شناسائی نیست بلکه می‌باید از آن فاصله گرفت و از بیرون و در تقابل و مواجهه با مفهوم دیگری آن را شناخت. آن مفهوم دیگر همان "تجدد" و آن تجربه‌ایست که در ذیل "مدرن" معنا پیدا می‌کند.

آن چنان که امروز، گفته می‌شود شاید بهتر باشد سنت را در قالب مفهوم گفتمان تعریف کنیم که به هر صورت متفاوت از گفتمان تجدد بررسی می‌شود و علی رغم امکان استخراج عناصر آن در دوران مدرن، صورتبندی عناصر در ذیل مجموعه شکل دگرگونی می‌یابد.

مصیب دوانی: سنت در لغت به معنی روش است لکن مفهوم آن از نظر جامعه شناسی قانون‌مندی‌های جاری در بطن یک جامعه می‌باشد. قرآن هم می‌گوید در سنت‌های الهی تغییر و تبدیلی رخ نمی‌دهد یعنی در قانون مندیهای موجود در بطن جوامع انسانی تغییری ایجاد نمی‌شود. بعبارت دیگر سنت‌ها چه ما بخواهیم و چه نخواهیم کارشان را انجام می‌دهند. از سوی دیگر این سنت‌ها یا قانون‌مندیها بخشی از فرهنگ یک جامعه بوده که بصورت آداب و رسوم بروز و ظهور پیدا می‌کنند. آداب جمع ادب است و بآن بخش از رفتار مردم که جنبه درونی داشته و بروز عینی پیدا می‌کند اطلاق می‌شود. رسوم جمع رسم است که به رفتار مردم که جنبه بیرونی و ظاهری دارد گفته می‌شود. پس بطور خلاصه سنت چهارچوب‌های ذهنی و عملی مردم در یک جامعه است که ارزش یک جامعه را نیز تعیین می‌کند. یک ارزش لزوماً خوب نیست بلکه ارزش آن چیزی است که مردم بدنبال رسیدن و کسب آن هستند و برای تحقق آن نهادهایی ایجاد می‌کنند. سنت منبعث از چهارچوب‌های فکری مردم نمی‌باشد زیرا چهارچوب‌های فکری توسط روشنفکران جامعه ارائه می‌شود نه عامه مردم. لکن بهرحال سنت‌ها حاوی چهارچوب‌های فکری جامعه که هم منبعث از مذهب و هم منبعث از ملیت و نیز منبعث از شرایط جغرافیایی کشور مربوطه است، می‌باشد.

فضل‌الله صلواتی: سنت راه و روش است، و طریقه و قانونی که مردم بدان عادت کرده‌اند و به آن عمل می‌کنند، آئینها، رسمها، آداب و رسوم پذیرفته شده، و نهادهائی که مردم بدان اعتقاد پیدا کرده‌اند.

گفتار و رفتار پیامبر(ص) و ائمه معصومین را نیز سنت گفته‌اند و مسلمانان عموماً تأکید بر اجرای سنتهای اسلامی دارند که از ناحیهٔ صحابه نقل شده است. و شیعیان امر و نهی و کردار و گفتار امامان معصوم را سنت دانسته و خویشتن را بدان پایبند ساخته‌اند، و عموماً عمل به این سنتهای الهی را که از سوی نمایندگان خداوندی مطرح شده عامل سعادت دنیا و آخرت دانسته و ترک آنرا وسیلهٔ شقاوت و بدبختی می‌انگارند.

موسی غنی‌نژاد: انسان در جامعه و در ارتباط با همنوعان خود زندگی می‌کند. آنچه حیات جمعی انسان‌ها را شکل می‌دهد فرهنگ نام دارد. فرهنگ عمدتاً مجموعه‌ای از سنت‌هاست. سنت عبارت است از مجموعه‌ای از آداب و رسوم، قواعد رفتاری، شیوه‌های عمل و نیز ارزش‌ها و اعتقاداتی که ریشه در گذشته دارند. زندگی امروزی و مسیر آینده تا حدود زیادی متأثر از گذشته است. تحولات در جوامع بشری به تدریج صورت می‌گیرد و حتی انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی که مدعی دگرگونی ریشه‌ای هستند در عمل برد محدودی دارند و در دامان برخی سنت‌ها صورت می‌گیرند و پویائی‌شان در نهایت مقید به آنهاست. حتی ادیانی که در طول تاریخ تحولات سترگی در زندگی انسانها به وجود آورده‌اند از این قاعده مستثنی نیستند. هیچ دینی را نمی‌توان سراغ گرفت که همهٔ احکام آن "آنشایی" باشد.

سنت به صورتی که امروزه در جامعهٔ ما مورد بحث قرار گرفته اغلب موجب سوء تفاهم شده است. مقابل هم قراردادن سنت و تجدد (مدرنیته) که ابتدا در اروپای دوران جدید صورت گرفت و امروزه در جامعهٔ ما مطرح شده است به این معنا نیست که تجدد پدیده‌ای فارغ از سنت است. تجدد در حقیقت شکل تحول یافته‌ای از یک سنت (اروپایی) در مسیر جدیدی است که نتایج و تبعات خاص خود را داشته است.

حسن یوسفی‌اشکوری: در ذهن و زبان ما سه مفهوم متفاوت از "سنت" وجود دارد: سنت‌الله، سنت النبی و سنت اجتماعی. "سنت الله" به معنای قوانین و مقررات و نظام الهی حاکم بر پدیده‌ها و عالم وآدم است. سنت نبوی نیز همان مجموعه قواعد و قوانین و مقرراتی است که از "سیره" (گفتار و کردار حضرت رسول) استخراج شده و برای مسلمانان حجیت شرعی دارد و به مثابه یک سلسله قوانین دینی لازم الاجرا است. با توجه به همان معنای عام سنت، "سنت اجتماعی" نیز عبارت است از مجموعه‌ای از ارزشهای موجود در یک نظام و نظم و قوانین و مقررات لازم الاجرائی که در طول تاریخ یک ملت و یک جامعه به تدریج شکل گرفته و مردمان هر عصری خود آگاه و ناخودآگاه (والبته غالباً ناخودآگاه) از آنها پیروی می‌کنند. البته ممکن است بخشی از این سنت اجتماعی، از دین و مذهب تأثیر و الهام گرفته شده باشد.

از نظر دینداران، قدر مسلم آن است که سنن الهی به دلیل شمولیت و فراتاریخی و فراجتماعی و فرا انسانی بودنشان قابل تغییر نیست و در عمل نیز هیچگاه دگرگون نمی‌شوند و حتی یک مورد دیده نمی‌شود که تخلفی از آن سنت‌ها صورت گیرد و لذا قرآن هم اشاره می‌کند" ولن تجد لسنت الله تبدیلاً" و یا "تحویلا". یعنی اگر در سخن خدای حاکم بر عالم تغییری نمی‌بینید. در نزد مسلمانان سیره و سنت نبوی نیز کم و بیش همین گونه است. یعنی از گفتار و رفتار پیامبر یک سلسله قواعد احکامی استنباط می‌شوند که در سلوک دینی مؤمنان به کار می‌آیند و مسلمانان موظفاند طبق آن عمل کنند. این قواعد و احکام، جاودانه و غیر قابل تغییرند. (هرچندکه از نظر برخی متفکران احکام اجتماعی دینی جاودانه نیستند و به مقتضای شرایط و نیازهای عصر تحول پیدا می‌کنند). اما سنن اجتماعی، که زائیدهٔ تحولات و تغییرات فکری و فرهنگی و اجتماعی اقوام و ملل است، ذاتاً تغییر پذیرند. چرا که به هر حال عمدتاً (به جز احکام و ارزشهای قطعی و فراتاریخی دینی) محصول نیازها و شرایط بوده و تا زمانی که کارکرد دارند پابرجا باقی می‌مانند و بعد یا از میان می‌روند و یا تحول یافته به صورت نوبازسازی و بازخوانی می‌شوند.

از نظر برخی متفکران احکام اجتماعی دینی جاودانه نیستند و به مقتضای شرایط و نیازهای عصر تحول پیدا می‌کنند). اما سنن اجتماعی، که زائیدهٔ تحولات و تغییرات فکری و فرهنگی و اجتماعی اقوام و ملل است، ذاتاً تغییر پذیرند.

"سنت" مورد بحث در این گفتار، سنت اجتماعی ما مسلمانان و ایرانیان است، یعنی مجموعه میراث فرهنگی و اجتماعی و تاریخی پیشینیان ما که از آبشخورهای مختلف بهره گرفته و اکنون بصورت مستقیم یا غیر مستقیم شخصیت، منش، جهان‌بینی، اخلاق، ایدئولوژی و به هرحال زندگی و سرگذشت و سرنوشت ما را می‌سازند. ما در محاصره سنت هستیم. کمترین و کوچکترین حرکت فکری یا عملی ما برآمده از سنت و میراث تاریخی ما است. در حال حاضر آبشخورهای عمده سنت و فرهنگ ما عبارت است از ایرانیت، اسلامیت و غرب. در این میان نیرومندترین و اثرگذارترین آنها، اسلام و مذهب شیعی است و لذا مهمترین بخش سنت، سنت مذهبی و دینی ما و نقد و پالایش آن برترین کار روشنفکران مسلمان است.

این را هم بیفزایم که در این مقوله "سنت‌گرا" یا "سنتی" کسی است که سنن اجتماعی و دینی را بدون چالش و نقد و تحلیل و بازخوانی و بازسازی پذیرفته و بصورت تعبدی و تقلیدی از آن پیروی می‌کند.

۲- آیا عنصر عقلانیت، نقادی و تفکر در سنت ما وجود دارد؟

طه حجازی: به تعبیری باید بگویم آری و به بیانی خیر. باری اگر مقصود، همان سنتی است که در سؤال اول تبیین و بیان کردم، آری چرا که سنت و روش آن پیامبر همیشه بر عنصر عقلانیت مبتنی بوده و تجدید بنای هر لحظه جامعه و مکتب براساس قرآن و علم و زمان و درهم ریزندهٔ سنتهای منجمد و شعائر موروثی و اعتقادات خرافی و کنشهای مذهبی و تعینات طبقاتی و تبعیضات نژادی و باورهای پوچی که سرشار هیچ بود عادات و سنتهایی که فقط نسل پیرو منحط بدوی که بدان خو کرده بودند، را خرسندی و رضایت می‌بخشید و از معیارهایی عقلی، طرفی نبسته بود، از تعبیر نهادهای قبیله‌ای و حرکت زمان و چشم به فردا و پس فردا و پسا، پسا فردا، برکنار بود. و تا بود موفق بود اگر چه آن قدر خود را شکنجه داد که مخاطب حضرت حق قرار گرفت که: "لَعَلَّکَ باخِعٌ نفسَکَ ألاّ یَکونُوا مؤمنین" ودر این راهپیمایی معنوی و عقلانی آن چنان پیش رفت که سنتهای جزمی و موروثی و میراثهای فکری و فرهنگی و قبیله‌ای و طبقاتی و اجتماعی آن روز را و عادات و رسوم اشرافی را به یک حرکت اندیشگی و فکری و در یک کلمه، الهی مبدل کرد.

و خیر، از آن جهت که پس از او با بازگشت به سنتهای موروثی که بوسیلهٔ مشایخ و پیران و اشراف، همانها که همیشه می‌خواستند و می‌خواهند حرف اوّل و آخر را بزنند، کنده‌هایی که به جای آتش آگاهی و عقلانیت، دود سنت پرستی و جاهلیت، ارمغان دارند، گوسفندهائی که دنبه‌هایشان را همیشه به زُخمان می‌کشند و جز سربار بودن و یکی از عوامل مهم در جازدن و به تعبیر عمربن‌خطّاب "فلته" انجام دادن، کاری ندارند؛ زمینه سنتها و روشهایی را ایجاد کردند و بروی حقیقت سنت پیامبر پرده‌هایی کشیدند که صدها لکهٔ چرکین و تیرهٔ تزویر و تخدیر و جور و جهل و خرافه و بافه‌های تعصّب و توجیه را و مصلحت پرستی و سازشکاری و تنگ‌نظری و تقلید و تعبّد و در یک کلمه تحقیر عقل و اندیشه و اراده را سبب شدند و آن را که اصلی از اصول و منبعی از منابع اندیشیدن او بود به فراموشی و تعطیل و ثبات کشاندند، تا آنجا که تربیت شدهٔ کسی که تربیت شدهٔ خدا بود، فریاد برآورد و نفیر برکشید که: "نعوذُ باللهِ من ثباتِ العقل". حکم خرد به دست رسوم جاهلی و جزمهای قبیله‌ای و سنتهای اشرافی سپرده شد. سنتی که برافرازندهٔ عقل و تکامل بخشندهٔ آن بود، خود منشاء بروز خشونت و عقل کشی و جهل محوری و جزمیّت گردید. بوزینگانی که هشدارشان را داده بود که بر منبرش بالا می‌روند و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌کنند، دائر مدار همهٔ امور و کارها شدند و شدند و شدند...

بینش و سطح فکر جامعه مبتذل شد و همگان، غریقان ابتذال مبتذلانی که چهره‌هاشان را گریم کرده بودند و مرتجعانی که اگرچه بر امپراطوریهای بزرگی دست یافته بودند، اما به خاطر خاستگاه مبتذلی که داشتند، نتوانستند، معترضانی ابدی علیه سنتها و واقعیت‌های خام و خام‌تر شوند، این بود که علی(ع) در کوفه، حسین(ع) در کربلا، بابک در بغداد، یعقوب لیث صفار در سیستان، مصدق در احمدآباد، شریعتی در انگلستان و ... شهید و قربانی آن سنّت استحاله شده‌ای شدند که عمری برای استقرار آن مبارزه کرده بودند.

والاّ سنّت با تعریفی که کردم در ذاتش، عقل‌کشی و آزادی کشی و حق کشی نیست، اما وقتی به صورت یک مطلق، آنهم با تعبیری

که خودشان از سنت داشتند، شد و ایدئولوژی حاکم گردید، همه چیز را سیاه کرد چه به قول "هگل": "مطلق شبی است که تمامی گاوها، سیاه هستند".

سنتی که فی‌ذاته می‌توانست، حرکت آفرین و زندگی بخش باشد، مستحیل و به صورت جزمیتهایی درآمد، حتی مفهوم حقیقت به خود گرفت و تنها به درد ظلم و ستم خورد و در این جا بود که دیدیم و می‌بینیم که جنون بارترین حکومتها، مدعی بیان حقیقت و عمل به حق شده‌اند و تاکنون دستشان نرسیده است والاّ به قول "کامو": "آنکه مدعی باشد همهٔ حقایق را می‌داند، به این نتیجه می‌رسد، که مردم را باید کشت"، و اگر هنوز که هنوز است زنده‌ایم از ناتوانیشان است نه از بی ادعایی و بی اعتقادیشان.

مذهب نیز که به عنوان یکی از اعضای پیکر جامعه که بر عنصر عقلانیت تکیه داشت و همواره پیروانش را به عقلانیت و منطق و نقد همه چیز حتی گفتار پیامبرش - که زبان وحی نه، بل قول و نظر خود آن بزرگوار بود - فرا می‌خواند، حالت تقدس گرفت و قدرت آن، که حقیقت و دفاع از تفکر بود، مخرّب جریان نوسازی جامعه و وسیله فخر و مباهات و شکوه رژیمهای استبدادی و در یک کلمه ابزار حکومت مقتدر و اقتدارگرا گردید تا آنجا که پوشین مذهب وارونه گردید و چیزی که باید پوشش جامعه و وسیله نگاهداشت و محافظ آن باشد، چون موریانه‌ای ستونهای قوام آن را جوید و به جایی رسیدیم که با "کانت" همصدا شویم و بگوییم: "هم تقدس مذهب و هم شکوه قدرت، باید خود را به نقد تسلیم کنند".

گوشهامان روز به روز کوچکتر، چشمهامان ریزه‌تر و قامتمان کوتوله و منحنی‌تر شد و ظرفیت ابداع و تطبیق معقول خود با شرایط زمان و مکان را از دست دادیم و به جای اینکه ظرفیتمان را برای کشف اسرار طبیعت و کاربرد این دانش در امورانسانی به کار گیریم و با اعتماد به نفس و جهت‌گیری، برای دست به کاری زدن که غصه سرآید، گرفتار قیود و روابط محدود خانوادگی، قبیلی، قضا و قدری بودن، رجحان فراغت برکار و اسراف بر قناعت شدیم.

و لذا سنتهایی که می‌توانست عامل نوسازی انسان و جهان گردد یا لااقل در تسهیل آن بکوشد، لزوماً مانع آن گردید و اصولی خاص به عنوان مبانی تزلزل ناپذیر و ابدی، "تفکر" تلقی شد، که باید خود را به نقد تسلیم می‌کرد و همین جا بود که در همهٔ دوره‌ها و به ویژه عصر حاضر متفکران و اندیشمندان و صاحب دردانی چون "سیدجمال" و "طالقانی" و "شریعتی" و این روزها "سروش" و - بیشتر در مباحث دینی و سنتهای منجمد آن- و فرزانگانی چون "امیرکبیر" و "مصدق" و "بازرگان" و این روزها "خاتمی" - تا ببینیم سرانجام چه خواهد بودن - قد برافرازند و بت‌شکنی و سنت شکنی کنند.

باری سنتی که خاستگاه تفکر و حرکت بود، به سنتی بدل شد که ساکن و بی‌حرکت و فقط مقدس دانسته شد و نگاهبانان و متولیان آن اصرار کردند و می‌کنند که امور زندگانی بر روال پیش، جریان پیدا کند و آن رسوم را مردمان غیر قابل تغییر بشناسند و بپرستند. لهن است که می‌گوییم باید میان سنت و سنت‌پرستی تفاوت قائل شد، چرا که سنت پرست، ضد حرکت و انقلاب است و می‌تواند با قدرت نفوذی که در اذهان ساده و عقب افتادهٔ مردمان دارد، به صورت یک نهاد اجتماعی و فلسفی و عقیدتی چهره بنماید - که نموده است - و شما با وجود این که گزارش "خواجه نظام الملک" که یکی از دشمنان "بابک" است را از مرگ "بابک" دیده‌اید که: چون یک دستش ببریدند، دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید، همه روی خود را از خون، سرخ کرد، معتصم گفت: ای سگ! این چه عمل است؟ گفت: در این حکمتی است، شما هر دو دست و پای من بخواهید ببرید و گونهٔ روی مردم از خون سرخ باشد، خون از روی برود، زرد باشد، من روی خویش از خون، سرخ کرده‌ام تا چون خون از تنم بیرون شود، نگویند که رویم از بیم زرد شد و نیز قصهٔ "محمدعوفی" را در "جوامع الحکایات" در مورد برادر "بابک" خوانده‌اید که: "راوی گوید که مرا فرمودند که برادر او به بغداد بر و بر سر پل بغداد، هم عقوبت کن، چون او را به بغداد بردم و دست و پای او ببریدم، در آن حالت، مرا گفت: فلان دهقان را از من سلام برسان و بگوی که در این حالت، ما را از شما، فراموشی نیست، و هم گزارش "ابوالفضل بیهقی" را از بردار کردن حسنک و خبه کردن و سنگسار شدنش را در "تاریخ مسعودی" چشم زده‌اید و پاهای آویزان شدهٔ او را از فراز هزارسال بر صفحات تاریخ می‌بینید و جازهٔ "دهقان توس" را به جرم خردورزی و تفکر و اندیشیدن پس از ده قرن از "دروازهٔ رزان" پیش چشم دارید که به بیرون برده می‌شود تا در قبرستان مسلمانان! دفن نگردد و صدای شاعر متعهد و مرد خرد و اندیشه، حجت خراسان و تبعیدی "یمگان" را می‌شنوید که "چگونه بر رهش غولان نشسته‌اند و دهانها بازکرده" و معدلان و مزکّیان که دشمنان مساوات و تفکرانند "و کژدم غربت" که او را آزرده کرده است و در فقر و بیماری به خاطر آگاهی در دره‌های "بدخشان" می‌میرد، را می‌شنوید و بازهم بگویم با نظر به اینکه دیده‌اید و دیده‌ایم که "بونصر کندری" چگونه در "خوارزم" بیضه‌اش را کندند و در "مرو" خونش را ریختند، تنش در زادگاهش "کندر" به خاک سپرده شد و سرش به "نیشابور" و قسمتی از جمجمه‌اش به "کرمان" نزد "نظام‌الملک" - که سنتی بر سنتهای دیگر سنت پرستان یعنی وزیرکشی را افزود، بردند و یا تن "عین القضاه" را که به تعبیر دردمندانه شریعتی به "جرم آگاهی و گستاخی اندیشه"، شمع آجین شد را دیده باشی و حلاجها و حلاجها و امیرکبیرها و شریعتی‌ها را و تازه همهٔ اینها پاره‌ای و اشاراتی از سنت متفکر ما بود که چهره می‌نمود و نه تمامی آنها که به قول "حضرت مولانا جلال‌الدین محمد" اگر همهٔ آن را می‌نمودند از آنجا که به زعم "حافظ" هویدا کردن اسرار بود چه بسا حلاجهایی که خود قربانی جهل سنت پرستان بودند، برافرازندگان چوبه‌های دار اینان می‌شدند، و با همهٔ اینها از من می‌پرسید: "تفکر در سنت ما وجود دارد؟" و اگر اینها جوهرهٔ تفکر نیست پس چیست و اصلاً چرا به دورها می‌روید، نیم نگاهی به اعلامیه‌های هشتاد دهنده‌ای که یکی از امضاء کنندگان آن همین مدیر مسئول خود شماست و یا خواندن مصاحبه آقای "مهندس لطفا... میثمی" در

ایران فردای ۴۳ کافی بود، که سؤالت را به گونهٔ دیگری مطرح کنی.

تقی‌رحمانی: بی‌گمان هر سنتی (سنت مذهبی - استبدادی) با خود عنصر عقلانیت را به همراه دارد. ولی مشکل ما جای دیگر است. در اینجا که به علت سیطرهٔ عقلانیت ارسطویی و صوری بر جامعهٔ ما، مصداقهای عقلانی (که در سنت‌ها جلوه‌گر می‌شوند) در گذر زمان به سوی تحجر سوق می‌یابند. گاه نیز اتفاق می‌افتد که گرایشی ضد تعقل همانند جریان اخباریگری در جامعه به قدرت می‌رسد که در هر دو حالت عنصر تعقل مغلوب می‌شود.

در برخی عناصر سنت‌های ایرانی که برگرفته شده از شرایط خاص جغرافیایی ایران است، عنصر تفکر دخالت دارد

به نظر برخی اندیشمندان عقلانیت عبارت از عقل یونانی است که زادگاه آن غرب است و جامعهٔ ایرانی - اسلامی در قرون چهارم تا ششم پذیرای این عقل بوده ولی به واسطهٔ تعصب ترکان مهاجم و رشد افکار صوفیانه و تعصب مذهبی که فاقد عقلانیت است، این استعداد به خاموشی گرائیده است و بنابراین دولت عقل سلیم در ایران، مستعجل بوده و دارای عمری کوتاه است و این نشانگر آن است که عنصر عقلانیت در مذهب و سنت اسلامی ریشه ندارد. پس چارهٔ کار عبور از این سنت است.

بی‌تردید چنین دیدگاهی که متأثر از باورهای عصر روشنگری و به ویژه دیدگاه هگل است، نمی‌تواند پاسخ درستی به بحران تفکر و عقلانیت در ایران باشد. واقعیت این است که عقلانیت در سنت تفکر ما وجود دارد. قرآن با توجه به علوم زمانه خود سخن گفته و آدمیان را به تفکر و تعقل واداشته. در نهج‌البلاغه نیز چنین بینش و روشی مشاهده می‌شود. پیدایش نحله‌های تفکری که توانستند وضعیتی مستقل از اندیشه یونانی را در ایران پی‌ریزی نمایند و قرنها اندیشه مسلمانی - ایرانی را رشد دهند، نشان می‌دهد که در سنت ما عقلانیت وجود داشته است. به طوری که برخی از مستشرقین با مطالعات و بررسی‌های خود درباره شرق، سعی کردند که جنبه‌های مثبت این عقلانیت را برای غرب به سوغات ببرند.

نگاهی به نحلهٔ فکری اخوان الصفا، جنبش‌های شیعه یا معتزله نشان می‌دهد که اندیشمندان بزرگ این نحله‌ها در عقلانیت به روش خاص خود دست یافته بودند و بواسطه همین روش، موضع مستقلی در برابر غرب گرفته‌اند. از فضای روزگار، تاریخ سرزمین ما مؤید این است که نحلهٔ فکری شرقی توانسته‌است گرایشات فکری مذهبی - یونانی را به پاسخگویی در مقابل خرد واداشته مولد و زاینده اندیشه باشد. بسیاری بر این باورند که بوعلی سینا در پاسخگویی به اندیشه‌های اسماعیلیه، اندیشه‌ساز شد و امام محمد غزالی در رد اندیشه‌های اخوان الصفا، نکته پذیر گشت و مرحوم مطهری با اندیشه مذهبی - یونانی خود در نقد آثار شریعتی، مهمترین آرای خود را ابداع و دسته‌بندی نمود. از سوی دیگر می‌توان گفت که هرگاه نحله مستقل فکری مذهبی-ایرانی ما فرو خفته، اندیشه مسلمانی نیز راکد گردیده است، به عبارتی با تقلید صرف از عقلانیت یونانی، سرزمین ما راه به جایی نبرده است.

علیرضا رجایی: عنصر عقلانیت مسلماً در سنت ما وجود دارد اما نقادی به معنای "نقد خود" یا "نقد سنت" از درون سنت وجود نداشته است. اساساً نقد مربوط به دوران مدرن است و در سایر سنتهای فکری پیش از تجدد نیز به چشم نمی‌خورد.

مصیب دوانی: همانطور که در مورد سؤال یک گفته شد اساساً عنصر تفکر در شکل‌گیری سنت‌ها نقش کم رنگی دارد. در ایران این امر راجع به سنت هم صادق است لکن بنظر من در برخی عناصر سنت‌های ایرانی که برگرفته شده از شرایط خاص جغرافیایی ایران است، عنصر تفکر دخالت دارد. از جمله این سنت، که ایرانی ضد بیگانه است و عنصر فکری پشت این سنت، سرراه قرار داشتن سرزمین ایران بوده که بیگانگان بسیار زیاد به آن هجوم آورده و لذا یک روحیه ضد اجنبی در سنت ایرانی بوجود آمده‌است. لکن عناصر دیگری در سنت ایران وجود دارد که فاقد تفکر و عقلانیت در پشت آن می‌باشیم و نیز تعیین دقیق عناصری از سنت که دارای پشتوانه فکری است بسیار مشکل می‌باشد.

فضل‌الله صلواتی: عنصر عقلانیت ممکن است در بسیاری از سنتها وجود داشته باشد و حالت پذیرش نقادی صحیح براساس تفکر و تعقل را دارا باشد. ولی بسیاری از سنتهای ملی و مردمی یک نوع عادت و پیروی از گذشتگان است و ممکن است که خود بر مبنای عقل و اندیشه پایه‌گذاری نشده باشد، ولی آثار وجودی آن عاقلانه و صحیح و متقن است. سنتهای اسلامی عموماً مبتنی بر عقل و خرد است، و اگر حدیثی و یا روایتی با کتاب خدا و یا اندیشهٔ صحیح مطابقت نکند، نمی‌تواند قابل قبول باشد. تفکر صحیح و درست اسلامی قطعاً متکی بر عنصر عقلانیت است.

غنی‌نژاد: هیچ سنتی فاقد عقلانیت نیست. عقلانیت و نقادی در سنت ما وجود دارد اما مشکل جامعهٔ ما این است که عناصر عقلانیت و نقادی تحت‌الشعاع ارزشها و رفتارهای عاطفی و احساسی است و این خود ریشه در اعتقادات و ارزشهای جمع گرایانه دارد. عقلانیت اساساً مستلزم اعتقاد به ارزشها و منزلت فردی انسانها، و رفتار مبتنی بر محاسبه (نفع، هزینه) است. این ارزشها در سنت ما وجود دارد اما بسیار رنگ باخته و مغلوب ارزشها و رفتارهای عاطفی و جمعی است.

حسن یوسفی‌اشکوری: گفتیم که کهن‌ترین منابع سنت، ایران و اسلام است، و در هر دو منبع عنصر تعقل و تفکر و اندیشه‌وری به روشنی و قدرت وجود داشته و امروز هم کم و بیش وجود دارد. ایران یکی از چند سرزمین کهن و تمدن خیز و فرهنگ پرور جهان است. تا آن جا که هگل قوم ایرانی را قدیمی‌ترین قوم متمدن می‌داند و فلسفهٔ تاریخ خود را از شرق و ایران آغاز می‌کند. طبیعی است که تمدن سازی و فرهنگ پروری رابطه مستقیم با عنصر عقلانیت و اندیشمندی و تفکر دارد و در واقع بدون اندیشه امکان پیدامدن فرهنگ و تمدن وجودندارد.

افزون بر این حکم کلی، ایران سرزمین فلسفه و عرفان است که این دو نیز زاییده تفکر به

معنای دقیق و جامع کلمه است. فلسفه اساساً با براهین عقلی استوار و پایدار می‌شود و بدون عقل و فکر فلسفه و تفلسف بی‌معنی و ناممکن است. عرفان ایرانی نیز برآمده از خردمندی و عقل است، منتها عقل به معنای دانایی و نه لزوماً عقل ابزاری و ابزار ساز. وانگهی نکته مهم این است که در شرق و از جمله ایران،عقل و دل یا اشراق و تعقل (تعبد و تعقل) هرگز به شکلی که در یونان قدیم و غرب جدید جدا از یکدیگر بوده از هم منفک نبوده‌اند. یعنی ساحت ایمان واشراق، ساحت عقل و خردمندی و اندیشه‌ورزی هم بوده‌است. و لذا در کنار "ذکر" عنصر "فکر" هم مطرح و از لوازم کشف و شهود و تجربه عرفانی و باطنی "تأمل" بوده و هست. بنابراین ایران و ایرانی از قدیم به عقل و عقلانیت شهره بوده و آثار آن را نیز در تاریخ و فرهنگ دیده و می‌بینیم. فی‌المثل اعتدال ایرانی و علم پروری و فرهنگ دوستی عمیق اقدام ایرانی از دیرباز برجسته بوده که جملگی آنها برخاسته از تعقل و خردمندی ایرانیان است. هم اکنون نیز عنصر تعقل را می‌توان از فرهنگ موجود ایران کشف و استخراج کرده و به آنها تکیه نمود.

اما مایه‌های تعقل ورزیدن در فرهنگ اسلامی و دینی ما افزونتر بوده و به تفصیل می‌توان در این عرصه‌ها از آن سخن گفت. به چند محور مهم اشاره می‌کنم:

۱- ایمان دینی عمدتاً متکی بر "تعقل"، "تفکر"، "تدبر"، "تفقه" و "تأمل" و "علم" است (رجوع کنید به آیات مربوطه در قرآن). یعنی بدون تفقه و تفکر و تعقل ایمان ناممکن است، منتها در غایت، ایمان از تعقل گذر می‌کند و وارد سرزمین شهود می‌شود که فراتر از عقل و علم و در واقع وادی الهام است (این که اصول دین تحقیقی است نه تقلیدی، دلیل این مدعا است).

۲- متد شناخت قرآن، شناخت علمی و تجربی است. یعنی با تعقل تجربی شناخت عالم و آدم آغاز می‌شود و از لایه‌های رویی طبیعت می‌گذرد و به لایه‌های زیرین می‌رسد. در قرآن حتی شناخت خدا نیز از علم و عقل آغاز می‌شود. چرا که به قول اقبال "حیات خدا تجلی اوست، و تجلّی او نیز طبیعت است".

۳- تمامی علوم و معارف پدید آمده در تمدن اسلامی، کم و بیش عقلانی‌اند. حتی علوم نقلی ما نیز محصول عنصر عقل و رویکرد تعقلی مسلمانان به امور و نیازهای زمانه بوده است و به همین دلیل ما علوم عقلی یا نقلی محض در اسلام نداریم و در واقع این دو حوزه چنان به هم در آمیخته‌اند که قابل تفکیک نیستند. در عین حال وجه عقلانی معارف دینی ما برجسته‌تر است. مثلاً علم فقه و اجتهاد اسلامی، به ویژه در اهل سنت (قیاس ۱ استصلاح و ...)، اساساً به تعقل متکی است. هر چند که در چهارچوب رعایت ارزشهای کلی دین اجتهاد صورت می‌گیرد. علم اصول فقه نیز صددرصد متکی بر تعقل و قواعد منطقی علمی بیرون دینی است. فلسفه و کلام نیز یا عقلانی کامل‌اند و یا متکی به تعقل‌اند.

با توجه به نکات بالا است که می‌توانیم بگوییم اسلام دینی است بر بنیاد عقلانیت و تفکر و همواره متون و منابع دینی ما پیروان خود را به تعقل و خردمندی دعوت می‌کنند. سنت پیامبر خود بهترین دلیل این مدعا است. این که حضرت علی می‌فرماید "التجر به فوق‌العلم" مؤید همین نظر است.

در روند همین رهنمودهای عقل گرایانه اسلام بوده که (اعراب بی فرهنگ) در طول چند قرن تمامی اقوام و ملل متمدن عصر باستان را تسخیر کرده و از تمامی آن فرهنگهای در حال زوال تمدن و فرهنگی عظیم و بی‌رقیب آفرید و با آشنایی غربیان با تمدن اسلامی رنسانس جدید اروپایی پدید آمد.

۳- سنت جامعه ما دارای چه ماهیت و ویژگیهائی است؟

طه حجازی: سنت جامعهٔ ما که شاخصهٔ اجتماعی و فرهنگی قوم ما بود، پس از پذیرش سنتهای اسلامی که عواملی منطقی داشت و همانها سبب شد که با آن پشتوانه فکری و اندیشگی، دروازه هامان را به روی اسلام و نه اعراب بگشاییم، متغیر گشت و این نه بدان معنا بود که دیگر شدیم بلکه تحولی بود در راستای سنتهای انسانی، از حالتی به حالت دیگر. چرا که سنتهایی که داشتیم و عامل منطقی نداشت، را به تدریج نابود کردیم و آنچه را انحطاط آور بود، با سنتهای تازه‌ای که از مسلمانان گرفته بودیم، عوض کردیم و با استفاده از همان عنصر عقلانیت و نقادی بود که دریافتیم به قول "نیچه": "مرغان دیگری هم هستند، که بالاتر می‌پرند". لذا به تجدید بنای سنتهای خود و عادات و روشهای مرسوم خود براساس اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی ایران باستان و کتاب و سنت پیامبر مسلمانان و نیز دریافت زمان که یکی از عناصر اساسی سنت است، دست زدیم و اگرچه در این تغییر و تحول خون بسیاری از جانمان رفت و از جور خلفا واقعاً سوختیم اما با تزریق سنتهای تازه به پیکره جامعه‌مان توانستیم به مرحله‌ای برسیم که در مقابل سنتهای منجمد قوم غالب که اعراب بودند و ربطی به اسلام و سنتهای پویای آن نداشتند، بایستیم و آنان را که به قول "بهار" به حرامی برما زده بودند با نگاهداشت دینشان از مرزهای جغرافیایی خود سعی کنیم که برانیم و اگر گاه در این چالش، موفق نمی‌شدیم، اما سنت مبارزه با سنت پرستان انیرانی مهاجم را می‌ریختیم که نهایتاً به نتیجه هم رسیدیم. اما به مرور زمان این سنت مبانی عقلی خود را از دست داد، بدین معنا که به خاطر اختلاط و آمیزش با اقوامی که مثل ما تازه مسلمان شده بودند و تغییر و تعبیر جدیدی که خلفا از سنت پیامبر اسلام کردند، آن سنت پویا به شرکت سهامی سنتهایی در آمد که مخلوطی از کفر و ایمان و جهل و عقل و جور و تمکین بود و اشرافیت تازه جان گرفته که یکی از مبانی سنت ساز است، آن چنان شد که از لایه‌های دیگر سنت که مذهب است قویتر شد، به ویژه که با عادات خشن قومی و بیماریهای روانی، همراه بود، بذر تجدد که در بطن پاره‌ای از سنتها نهفته بود، را خشکاند و همان ارزشهایی که اغلب سنتی بودند اما بر حسب زمینه اجتماعی و استفاده درستی که از آنها می‌توانست، بشود و موجبات تسریع و توسعه و خلاقیت گردد، را عقیم ساخت. حس تمکین و اطاعت و تعصب و انجماد و خزانه‌های پوچ و شعائر جاهلی موروثی چه ایرانی و عربی و ترک و ... بعضی عادات غلط مذهبی و

برداشتهای مصلحت پرستانه و محافظه کارانه و تنگ اندیشی و تعبد و تقلید و قرابت نامشروع با قدرت و ثروت حاکم، جایش را محکم و محکم‌تر کرد و دست به آزادی کشی و آگاهی زدایی و در یک کلمه خشونت باز کرد و کسانی را که به قیام علیه این سنتهای منجمد و رکود و جمود جامعه برخاسته بودند، قتل عام و مثله کرد و به مرور زمان کسانی را که به جریان متنوع و متمایز شدن که از خصوصیات جوامع جدید است، معتقد بودند یعنی نسل فهمیده را به توجیه و محافظه‌کاری و دست در دست قدرت حاکم به مهر دادن، تشویق کرد وصله و پاداش، بخشید، اما با همهٔ اینها از آنجا که در ذات و ماهیت سنت دینی و فرهنگی ما عقلانیت و ابداع و نوآوری و مبارزه علیه جمود خمول نهفته بود و گذشته را به عنوان چراغی فرا راه آینده و سنت را سکویی برای پرواز به همیشه می‌دید هرازگاه یورشی به جبهه سنت پرستان فاقد شعور تاریخی می‌برد و سنتها را از نو تفسیر می‌کرد.

تقی رحمانی: سنت جامعه ما مذهبی است زیرا روان قومی ایرانیان مذهبی-احکامی است. یعنی ایرانیان همواره سازمان و نظم رفتاری و آدابی خاص را پشتوانه - مذهب خود ساخته و شریعت‌گرا می‌شوند، شکل مسخ شده این شریعت‌گرایی در زمان ساسانیان و اواخر حکومت صفویه به اوج رسید در دوره شعوبیه (عصر طلایی ایرانیان) تعادلی از جوهره و اشکال مذهب که روزآمد باشد، به وجود آمد. گرایش اسلامی-ایرانی، در مسیر حرکت خود همواره سعی نموده که با جوهره مذهب به جنگ اشکال پوسیده مذهب برود و اندیشه مسلمانی را زنده نگه دارد. چنین راهبردی، نشان از این حقیقت می‌دارد که سنت ایرانی، مذهبی - احکامی است که در روان قومی ایرانیان ریشه دارد. برای شناخت بیشتر این روحیه می‌توان به سنت هندی که مذهبی - عرفانی است، یا روان قومی رومی که سیاسی-هنری و یا یونانی توجه نمود.

عدم توجه به فهم چنین ویژگی جوهری در سنت ایرانی، هر راهکار درستی را نیز با شکست مواجه می‌کند. در واقع راهکاری که به نقش راهبردی مذهب در جامعه ما توجه نداشته باشد، محکوم به شکست است.

چنین سنت دیرپا و مقاومی که وابسته به دین اسلام یعنی یکی از سه مذهب بزرگ جهانی است، دارای مبانی خاصی در انسان‌شناسی، جامعه شناسی و جهان شناسی است. این مبانی توان آن را دارد که هرنوگرایی و نواندیشی را دچار خدشه کرده و به آن ضربه‌کاری وارد کند. چرا که قادر به توجیه اشکال و آداب مذهبی و سنتی در جامعه می‌باشد. به عنوان نمونه در دیدگاه سنتی، حکومت از آن خداوند است که به فردی خاص اعطا می‌شود، همین اعتقاد به همراه ساختار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه می‌تواند کارایی فرمول دموکراسی را در جامعه ما را متوقف کند. همچنان که تاکنون انجام داده است.

علیرضا رجایی: سنت جامعه ما دارای توضیح ثابت و معینی نیست. انفکاک تفکر و شکست اتدام سنت در قرن جاری و به این ترتیب عدم امکان ارتباط با آن ما را در توضیح سنت دچار مشکل کرده است برخی ویژگی بارز سنت را در مفهوم اقتدار به معنای کلی و نه فقط در شکل قیاسی آن می‌دانند در ذهن حال نگاهی رومانتیک نیز وجود دارد که سنت را محل ظهور معانی اصیل و شاعرانه می‌داند که البته چندان هم از نظر زیبایی شناسی نادرست نیست.

به هر صورت "شعر" و "اقتدار" به نظر من گویای مفهوم سنت است.

مصیب دوانی: سنت جامعه دارای ماهیت حدود ۸۰ درصد مذهبی و ۲۰ درصد ملی است. مراجع مذهبی حتی روی حرف زدن مردم هم اثر گذاشته‌اند و چون مراجع بیان کنندگان مذهب فقهی بوده و به محتوای روایات و احکام کاری نداشتند تنها به ظواهر آن می‌پرداختند. این حالت ظاهر بینی در سنت ما رواج دارد و هرگاه عده‌ای هم روی ظواهر تأکید نکنند با مقاومت مواجه می‌شوند.

این سنت، خطی را بین مردم و مذهب ترسیم کرده که یک خط مستقیم دو طرفه نیست، بلکه یک خط یکطرفه از بالا به پایین (روحانیت به مردم) می‌باشد.

در تلاش برای برقراری رابطه دو طرفه با مردم در سنت ما عناصری از روحانیت مانند نائینی، طالقانی و مطهری و ... تلاش بسیار کردند.

بنظر من نوع رابطه فوق مهمترین ویژگی سنت مذهبی جامعه بوده و سنت ملی نیز عجین شده با روحیه فردگرایی و مرعوبیت در مقابل قدرت حاکم می‌باشد این است که ما مایلیم بیشتر به یک قدرت برتر تکیه کنیم و از او کمک بخواهیم و این به آن خاطر است که نهادهای دموکراتیک در جامعه ما نبوده تا به آنها اتکاء گردد.

فضل الله صلواتی: بسیاری از سنتهای موجود در جامعه ایران، ناشی از اسلام است و مقداری برگرفته از آئینها و روشهای ایران باستان، امروز در حاکمیت ایران و در بین متفکران مذهبی، اسلام، در مرحلهٔ اول و ایرانی بودن در مرحله دوم است، هیچ‌کار و هیچ عملی نباید مغایر با تعالیم اسلامی باشد. ما اسلام را اصل می‌دانیم و بقیه را فرع، مخصوصاً با پیروزی انقلابیون مسلمان و روشنفکران آگاه مذهبی، بیشتر روی اندیشه‌ها و سنتهای متعالی اسلامی و روش پیامبر و امامان علیهم السلام تکیه شد، گرچه عملکرد برخی از دولتمردان، جوانان را از روند سنتهای الهی دور داشت و در مسیر سنتهای ملی نیز قرار نداد، ولی اساس تفکر سنت پذیری، بر ماهیت اسلامی و ملی قرار دارد، و آنها که مغایر با اسلام است باید حذف گردد، و سنتهای الهی همگام با علم و تکنیک و پیشرفتهای سیاسی و اقتصادی باید حفظ شود و خود وسیلهٔ پیشرفت و تعالی و تکامل باشد.

حسن یوسفی‌اشکوری: تشخیص ویژگیهای سنت یک جامعه، به گونه‌ای که از سایر فرهنگها متمایز باشد کار آسانی نیست، اما به نظر می‌رسد که خصوصیات زیر از ممیزات فرهنگ و سنت تاریخی ما باشد.

۱- روحیه استبدادی، می‌گوئیم "روحیه" برای این که ما در مقام عقل و استدلال و نظر غالباً

دموکرات و ضد استبدادیم ولی "به لحاظ روحیه" (= خصلت) و عمل مستبدیم و شاید چندان به این مهم توجه نداشته باشیم. به هر حال روحیه و گاه اندیشه استبدادی، خودکامگی و خود محوری در ما ایرانیان بسیار ریشه‌دار بوده است. هرچند که این روحیه، با تفکر عقلانیت و خردمندی ناسازگار است ولی شاید به دلیل قرنها سلطهٔ استبداد سنتی سیاسی دیرپا عقلانیت جامعه ما تحت‌الشعاع قرار گرفته است. هگل گفت در نزد ایرانیان فقط یک نفر آزاد و آن نیز شاه است و یونانیان می‌گفتند چند نفر آزادند (یعنی دموکراسی نخبگان) ولی ما اکنون می‌گوئیم همه آزادند.

۲- چیرگی عواطف بر تعقل. به رغم قدرتمندی تعقل در فرهنگی ایرانی - اسلامی، عواطف و احساسات بر ما چیره شده و اکنون بیش از تعقل در زندگی ما نقش ایفا می‌کنند. شاید همین غلبه احساسات است که نوعی رادیکالیسم را در جامعهٔ ما پدید آورده است. احتمالاً نفوذ فرهنگ تشیع در ایران، که دارای بعد احساسی و عاطفی شدیدی نیز هست یکی از عواملی است که باعث چیرگی عواطف بر تعقل گردیده است. یکی از آثار این چیرگی عواطف، مظلوم نمایی و مظلوم‌سازی و در نهایت مظلوم پرستی است. مظلومیت در نظر ما مترادف است با حقانیت. امروز هرکسی را می‌خواهیم در اوج حقانیت بنشانیم و او را در میان مردم معتبر و محبوب سازیم، از او به عنوان "مظلوم" یاد می‌کنیم.

۳- آمیختگی دین و سیاست و حکومت. ایرانیان از روزگاران کهن دینی بوده هرگز بت پرست نبوده‌اند. از زمان ساسانیان، که بنیانگذار آن یک روحانی زاده بود، دین و حکومت یکی شد و به ویژه در طول چهارصد سال مغان و مؤبدان زرتشتی مشروعیت سلطنت ساسانی را پذیرفته و به آن مهر تأیید زدند. این آمیختگی در دوران پس از اسلام نیز در قالب خلافت و سپس سلطنت ۲۵۰ ساله صفویه در ایران ادامه پیدا کرد. بنابراین در هم تنیدگی دین و سیاست و حکومت، امری نو و تازه نبوده و استبداد دینی سابقه‌ای حداقل سه هزار ساله در فرهنگ ایران دارد.

۴- بی‌اعتمادی به قدرت و دولت. شگفت است، در عین قدرتمندی سنت استبدادی و حتی استبداد پرستی غالب ایرانیان، بی‌اعتمادی به دولت و دستگاه حکومتی نیز در ایران ریشه دارد.

شاید دلیل اصلی آن همان استبداد باشد که در واقع ضد خود را در عمق وجدان مردم پرورش داده است. چرا که وقتی در رابطه با عملکرد حکومتها هیچ میثاق و تعهد متقنی وجود ندارد، احتمال خطا و زورگویی و بی‌عدالتی بیشتر می‌شود و همین امر عامل بی‌اعتمادی متداوم به حکومت و دولت می‌شود. به هر حال این بی‌اعتمادی از یک طرف سبب شکاف عمیق بین دولت و ملت شده و از طرف دیگر به رادیکالیسم دامن زده است.

۵- احساس ناامنی متداوم. از سه هزار سال قبل تاکنون، مردم در احساس ناامنی متداوم سیر می‌کنند. یعنی آنان به نظم مستقر اعتمادی نداشته و از آینده هم نگران‌اند و نمی‌دانند تا فردا "چه زاید سحر". شاید خودکامگی شاهان و ایران از یک طرف و هجوم متداوم قبایل و اقوام بیگانه به ایران از سوی دیگر، چنین حالت و پدیده‌ای را بر جای نهاده است. ریاکاری و بی‌اعتمادی افراد نسبت به همدیگر یکی از نتایج این احساس ناامنی است.

۶- درون گرایی. از خصوصیات مردم ایران درون گرایی است و لذا همواره سعی می‌شود موجودیت و دارایی خود را از دیگران بپوشانند. دیوارهای بلند خانه، بیرونی و اندرونی داشتن منازل، مخفی کردن پول و دارایی و - از مصادیق این درون گرایی است. احتمالاً استبداد و احساس ناامنی عمیق این درون گرایی را پدید آورده یا حداقل بر آن دامن زده است. شاید عرفان گرایی کهن ایرانی نیز در تشدید این روحیه اثر نهاده باشد.

به هر حال ایرانیان ویژگیهایی دارند که مجموعهٔ آنها سنت ایرانی - اسلامی را پدید آورده است. برخی از آنها مرده ریگ ایران قدیم است و برخی نیز میراث ورود اسلامی و تشیع به ایران و به هر حال عوامل متعددی از قدیم تاکنون در پیدایش این خصوصیات ایرانی نقش داشته‌اند.

۴- با سنت چگونه باید برخورد کرد؟

طه حجازی: سه گونه برخورد با سنت شده است، عده‌ای اعتقاد دارند که باید از فرق سر تا ناخن پا مدرن شد و آنچه که ما را به گذشته متصل می‌کند، یعنی مجموعه معتقدات دینی، آداب و رسوم فرهنگی و اندیشه‌ها و عواطف جمعی و سبک زندگانی و به طور کلی روابط انسانی افراد جامعه با یکدیگر، باید نابود شد و به جای آن سنتهای مدرن و آداب و عادات جدید جایگزین گردد که اینها مدرنیستها می‌باشند. گروهی برخلاف این دسته که سنت پرستان باشند، با هر فکر تازه و نو و رسم و آیین جدید به مبارزه و مخالفت برخاسته‌اند و اصرار و ابرام می‌ورزند که با توجه به این که جهان تازه شده وا نسان تازه می‌طلبد، بر همان روش و سنت پیشین، امور جریان داشته باشد و سه دیگر نحله‌ای هستند که معتقد به نقد سنت و مدرنیت می‌باشند و اعتقاد دارند باید آنچه را که از گذشته خوب است گرفت - یعنی سرشتی و عقلانی است - و آنچه جدید و مدرن است، را با نقد و بررسی آزمود و برگرفت و بر این باورند که اگر سنتی انحطاط آور است باید سنت تازه‌ای جایگزین آن شود و مگر نه اینکه بسیاری از سنتها و معتقدات و رسوم ما برمی‌گردد به گذشته، وقتی که گذشته از نو تفسیر شود، سنتها نیز تغییر می‌کنند و انسان که باید به تعبیر علی(ع) "فرزند زمانهٔ خویش باشد". با این نگرش می‌تواند وارد حال و آینده گردد و اگر افرادی مثلا "الیوت" که می‌گفت: من بردوش گذشتگان ایستاده‌ام و از این روست که چشم اندازم گسترهٔ بیشتری پیدا کرده است". نه

می‌خواستند همهٔ چشمشان به گذشته باشد بدون اینکه نگاه به حال و آینده کنند و نه درست به آینده بی‌پشتوانه و چراغ گذشته، حرکت نمایند. چرا که در گذشته ماندن یعنی منجمد و فاسد شدن و پوسیدن، و به مدرن و این اواخر پست مدرن اندیشیدن - که بی شک یک کالای صادراتی است - یعنی تحت الحمایه گردیدن و به ویژه که تا می‌گوییم مدرن، مقصودمان غرب است و فراورده‌های آن کافی است دروازه‌ها را باز بگذاریم و ببینیم چه "هاویه" ای پیش رویمان است.

برخورد با سنت و پذیرش مدرنیسم، کاری بس بزرگ و ظریف است و به قول "شیخ محمد خیابانی": "هیچ کار بزرگ، بدون فکر انجام نمی‌پذیرد". پس ضروری است که با تأمل بیش و بیشتر در سنت و نقد آگاهانه مدرنیته، بدون اینکه ارزشهای سنتی و عادات و رسوم جاری و صحیح خود را از دست داده و از یاد ببریم باید با ارزیابی همه افکار و معیار و ملاکها و سنتهای جدید که از خارج بر ما تحمیل می‌شود، درصدرصد پیدا کردن راهی نو برآییم. و گول مدرنیستهایی را که در زیر آسمانهای جهان به فلسفیدن مشغول بوده و می‌باشند و بعضی‌هاشان هم به تعبیر شریعتی بزرگ، نان و نمک غربی‌ها که امروز میهمانهایشان را سر سفره حکومتهای غاصبی مثل اسراییل، نمک گیر می‌کنند، را نخوریم چرا که این گونه که حضرات گریبان می‌درند، انگار قرار بر این است که سر نسل فهمیده و روشنفکر امروز را شیره مالیده و گرم کنند و به تدریج مدرنیتی که برای خود غرب، جز حیرانی و سردرگمی و خودکشی‌های گروهی، چیزی به ارمغان نیاورده را به ما حقنه کنند یعنی از چالهٔ سنت درآمدن و به چاه ویل مدرنیسم افتادن والاّ چه کسی است که فرزند این زمانه باشد و بخواهد همچنان در عصر نوحش و تحجر بیتوته کند، اگر چه متأسفانه از این قماش هم در این ولایت بسیارند و گاه به این حرف "منشی‌زاده" بیشتر باور پیدا می‌کنم که "ما ملتی هستیم که یک طرفه بیستون می‌سازیم و آن طرفه چهلستون".

و گرنه انسانها چرا نتوانند با وجود اختلافات فرهنگی‌ای که دارند، وجه نظرهای مشترکی با افراد جوامع دیگر داشته باشند مثل آمادگی برای اندیشه‌های نو و آزمودن شیوه‌های تازه، آمادگی برای اظهار عقیده، حس زمانی‌ای که انسان را به حال و آینده بیش از گذشته شیفته و دلشده سازد، حل مشکلات بنیادی انسانها، عشق به عدالت و آزادگی و حق، دلبستگی به مهارتهای فنی و نیروی خلاقه جمعی.

این راهم اضافه کنیم که سنت پرستی - و نه ارج نهادن به سنتها - به خاطر خصومت و چالشی که ذاتاً با نوآوری و ابداع دارد، به آشکار و وضوح مخالف با روند نوسازی و پیشرفت جامعه است، اما اگر سنتها در معرض تجدید نظر و اصلاح قرار گیرند، می‌توان به جرأت گفت که نه تنها مانعی در روند نوسازی، محسوب نمی‌شوند، بلکه حرکت به سوی پیشرفت و فن‌آوری و انقلاب را تسریع می‌بخشند. و از آنجا که سنت پرستان با نفس نوآوری و حرکت به ستیزی دایمی پرداخته‌اند، بر ناقدان راستین سنت است که زمانهٔ خود را خوب بشناسند تا به تعبیر معصوم: "مسائل پیچیده بر آنان، شبیخون نزند" و این ممکن نمی‌شود مگر با حضوری دائمی و خود آگاهی‌ای مسؤولیت‌زا و تن به سکوت و روز مرگی و بی‌تفاوتی نسپردن، چه سنّت پرستان، سارقانی هستند که هرچه جامعه خاموش‌تر و ساکت‌تر، در ربودن کالای زمان به نفع تعبد و تقلید و تحقیر عقل، موفق ترند، پس می‌بینید به قول "بیهقی" پهنای کارتا به کجاست تا آنجا که به قول "شاملو" در سخنرانی "اینترلیت" به معجزه بیشتر شباهت دارد آنجا که گفت: "روشنفکر جهان سوم، باید معجزه‌ای صورت دهد و در کوه غیر ممکن‌ها تونلی بزند".

تقی رحمانی: بازخوانی سنت، یعنی جوهره سنت را به جدال با اشکال و تفاسیر و آداب و ساختارهای عینی همان سنت فرا خواندن. در جامعه‌ای که دارای آرمانهائی چون رهایی و آزادی انسان است که به مرور زمان در چنگال آداب و رسوم و ساختار اجتماعی و اقتصادی، پژمرده می‌شود، شناخت این جوهره و بازخوانی روزآمد از آن، بهترین راه نوگرایی و نواندیشی می‌باشد.

تجربه طرد سنت در جامعه ما چندان موفق نبوده است. در واقع شاید بتوان گفت در هیچ جامعه‌ای که دارای سنت ساختی (باورهای ذهنی) و ساختاری(نهادهای عینی) قدرتمند و دارای مبانی نظری و نهادهای اجتماعی قوی بوده، نفی یا طرد سنت موفق نبوده است. نگاهی به عملکرد اصلاح طلبانی که به دنبال اصلاح ساختار سیاسی ایران (تجربه لائیکها و برخی مذهبیها) بدون توجه به باورهای جامعه بوده‌اند، نشان می‌دهد که این اقدامات به نتیجه مطلوب نرسیده است. به همین خاطر است که شریعتی آرزو می‌کرد که ای کاش جنبشهای سیاسی معاصر در ایران دارای نهضت فکری - فرهنگی بودند. که البته باید نهادهای ساختاری نوین را نیز به آن افزود. دو اقدامی که در ایران به شکل ریشه‌ای صورت نگرفته و در نتیجه باورهای مدرن و اردائی و نهادهای شبه مدرن نتوانستند رابطه تعاملی و تعالی بخش با باورهای سنتی و نهادهای سنتی آن داشته باشند. اما چنین تعاملی به ضرورت زمانه در حال شکل گرفتن می‌باشد.

مصیب دوانی: "بنظر من اساساً نباید با سنت برخورد کرد چون عکس‌العمل آن شدید تر از برخورد است لکن باید به کمک عقلانیت سعی در کانالیزه کردن و هدایت سنت نموده تا نتیجه مطلوب جهت تأمین منافع ملی و یا سایر ارزشها بوجود آید. شاید کاری که آقای خاتمی در حال انجام آن است یک چنین برخوردی است. لکن اگر بتوان وضعیتی ایجاد کرد که سنت خودش، خودش را تغییر دهد یعنی اصلاح آن از بالا انجام شود ضایعات و

اثرات سوء این تغییرات بمیزان بسیار زیاد کاهش می‌یابد.

هر قوم و ملتی، به ویژه اقوام کهن سال و قدیمی، دارای سنتهای استواری‌اند. مجموع این سنت‌ها نیز از عناصر مثبت و منفی ترکیب یافته است. در این میان وظیفه آگاهان و روشنفکران مسئول، که به خروج جامعه از عقب ماندگی و اسارت سنت متحجر می‌اندیشند، آن است که در کنش با سنت و میراث فرهنگی گذشته و تحول آن جامعه را قدمی به جلو برانند

در ضمن در سنت ارزشهای نیکویی هم وجود دارد که باید باقی بماند، چنانکه درست عرب پیش از اسلام بعضی سنت‌ها بوده که اسلام نیز بر آنها مهر تأیید زده و اسلام آنها را قبول و به آن عمل کرده است. مانند بیعت گرفتن از مردم برای کسیکه قرار بوده رییس قبیله شود. اسلام نیز بر این سنت مهر تأیید زد و به آن عمل کرد، یا سنت نوروز که اسلام آن را تأیید نمود.

فضل‌الله صلواتی: برخورد با سنتها باید عاقلانه و بر مبنای تفکر منطقی باشد، روشهای گذشتگان، عقیده به ارواح و اجسام و احترام به برخی اشیاء و اوراد و طلسمها، قابل قبول نیست. برخورد با پیغمبر و امام و اولیاء و علماء و شهدا و زیارت آنان و توسل و شفیع قرار دادن آنها بایستی که در حد معرفت و شناخت از آن اسطوره باشد، و ارتباط روحی برقرار کردن و مدد خواستن از آنها، بهرحال هرکس را ایمانش نجات می‌دهد و ما به همان اندازه که با خدا رابطه داریم، می‌توانیم با مردان خدا چه زنده و چه مرده ارتباط برقرار کنیم، و فوق زمان و مکان با آن شخصیتها مربوط شویم و حاجت بخواهیم، آنهم حاجتی در حد همان رابطه معقول. در این صورت این سنت و روش به جائی ضرر نمی‌زند و ما را از کار و زندگی باز نمی‌دارد و به انحراف نمی‌کشاند. ما هم خلاف سیره و سنت رسول‌الله(ص) عمل نکرده‌ایم، بت تراشیده‌ایم، بت‌پرستی نکرده‌ایم، در غلو نیفتاده‌ایم، به آتش‌پرستی و شخص پرستی و گبدپرستی مبتلا نشده‌ایم.

سنتهای صحیح را باید نگهداشته باید از آن حمایت کرد و سنتهای غلط و انحرافی و شرک‌آلود را باید ترک کرد و مردم را از آن دور داشت.

حضرت علی(ع) در نامه به مالکاشتر مرقوم می‌فرمایند که:

"و لا تنقض سُنّة صالحةً عَمِلَ بِها صُدُورُ هذهِ الامّة ..."

ای مالک در موضع حاکم بر مصر مبادا که سنتهای نیکوئی را که پیشینیان از این امت بدان عمل کرده‌اند رها سازی، سنتهائی را که موجب تشکل انسانی عالی مردم شده است، و مردم جامعه بر مبنای آن به حیات صالحه نائل گشته‌اند، و هرگز سنتی را بنیان مگذار، که به چیزی از آن سنتهای گذشته ضرری برساند، که در نتیجه پاداش نصیب سنت گذاران نیکو شود، و وبال سنت شکنی گریبان تو را بگیرد.

موسی غنی‌نژاد: سنت یک مجموعهٔ کاملاً منسجم و یکپارچه نیست. به رغم اینکه سنت را نمی‌توان یکباره دگرگون کرد اما می‌توان با پررنگ کردن برخی از عناصر سنت در مقابل برخی دیگر، کل مجموعه را در جهت "مناسبی" متحول نمود. ضدیت با مجموعهٔ یک سنت بیماری کودکانه‌ای بیش نیست. سنت همانند رودخانه‌ای است که جریان آن را نمی‌توان متوقف نمود یا آن را به سرچشمه بازگرداند. تنها کاری که که می‌توان کرد این است که آن را در مسیر مناسبی هدایت نمود.

حسن یوسفی‌اشکوری: بدیهی است که هر قوم و ملتی، به ویژه اقوام کهن سال و قدیمی، دارای سنتهای استواری‌اند. مجموع این سنت‌ها نیز از عناصر مثبت و منفی ترکیب یافته است. در این میان وظیفه آگاهان و روشنفکران مسئول، که به خروج جامعه از عقب ماندگی و اسارت سنت متحجر می‌اندیشند، آن است که در کنش با سنت و میراث فرهنگی گذشته و تحول آن جامعه را قدمی به جلو برانند.

واقعیت این است که تا صد و پنجاه سال قبل، کمتر کسی در اندیشه عقب‌ماندگی کشور و تلاش جهت خروج از آن بود، چرا که اساساً کسی آگاهی نداشت که در چه شرایطی زندگی می‌کنند و این که آیا به گونه دیگر هم می‌شود زندگی کرد. اما پس از آشنایی با فرنگیان و تمدن و فرهنگ جدید این تقابل و مقایسه و در نتیجه آگاهی پدید آمد و پس از آن کسانی به فکر تحول افتادند و کوشیدند جامعه را از رکورد وانحطاط خارج و روزگار نوینی را آغاز نمایند.

در یک تقسیم بندی کلی می‌توانند سه نوع برخورد با سنت را شناسایی کرد: ۱- نفی سنت، ۲- دور زدن سنت و ۳- نقد و بازخوانی سنت

بعد از دریافت وجود اشکال در سنتها و میراث گذشته بعنوان عمده‌ترین عامل بازدارنده بسیار طبیعی بود که مسئله چگونگی برخورد با سنت مطرح شود. این برخوردها که نتیجه عکس‌العمل طبیعی تضاد سنت و مدرنیته در جامعه ما بود دارای انواع و اشکال متفاوتی گردید. در یک تقسیم بندی کلی می‌توانند سه نوع برخورد با سنت را شناسایی کرد: ۱- نفی سنت، ۲- دور زدن سنت و ۳- نقد و بازخوانی سنت. گروهی از روشنفکران ما با هیچ نقطه مثبتی در سنت نمی‌دیدند و با نقاط مثبت را قابل بازخوانی نمی‌یافتند و در نتیجه پیشنهاد نفی کامل سنت را سرداده و معتقد شدند که باید گذشته را رها کرده و از نوک پا تا فرق سر فرنگی شد". حتی آخوندزاده پیشنهاد کرد الفبای زبان فارسی هم تغییر کرده و فرنگی شود. گروه دیگری که همین تلقی از سنت را داشتند اما خود را ملزم به رعایت مردم می‌دانستند، شعار نفی سنت را ندادند، بلکه با مسکوت گذاشتن آنها (به ویژه

سنن دینی) کوشیدند با دور زدن سنت به تجدد دست یافته و جامعه را وارد عصر مدرنیسم نمایند. احتمالاً از نظر آنان سنت مقوله‌ای مرده بوده که با دمیدن روح تجدد غربی جنازه‌اش نیز مدفون خواهد شد. این تفکر در حال حاضر بسیار قدرتمندتر از پیش بوده و بسیاری از متفکران غیر مذهبی (به دلیل شرایط سیاسی خاص بیست سال اخیر) از این شیوه پیروی می‌کنند. در مقابل این دو گروه، شماری از روشنفکران و متفکران مذهبی بر این عقیده بودند که با نفی یا دور زدن سنت راه به جایی نخواهیم برد بلکه تنها با نقد و تحلیل و پالایش سنت می‌توان مدرنیته بومی را پدید آورده و به تحقق پیشرفت واقعی در جامعه ما یاری رسانید. این گروه به ضرورت استفاده از نقاط مثبت سنت و تکیه‌گاه قراردادن آنها جهت بهره‌مندی از دستاوردهای دنیای مدرن اعتقاد داشت که قاعدتاً با توجه به روند تحول تاریخی در شرق و غرب قابل قبول‌تر بودن آن به اثبات رسیده است.

۵- چگونگی نقد شریعتی بر "سنت"، آیا این نقد اصولی بود و یا نقدی بر اشکال و ظواهر بوده است؟

طه حجازی: من دیگر به قول خانم سیتول شاعر انگلیسی: "صداها را می‌بینم و رنگها را می‌شنوم" و به تعبیر "شمس تبریزی" خودمان بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی مشک آید و بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی دود آید؛ این را کسی داند که مشامی داشته باشد". این که پرسیده‌ای نقد "شریعتی" بر سنت بر اشکال بود و ظواهر یا اصولی، دلم به اندازهٔ تمامی دریاها گرفت و درست است که این سؤال شما بوی مشک دارد اما در راه می‌تواند - که چنین است - به سلامهایی برخورد کرده باشد که متأسفانه از آن بوی دود می‌آید.

یعنی غیر مستقیم می‌بینم شما که از نوگرایان اندیشه دینی و روشنفکران مذهبی و پیشک همسوی "شریعتی" هستید، همان حرفی را می‌زنید که کوتوله‌ها و منحنی‌هایی که در ذیلم می‌آید، نامشان را بر قلم جاری کنم، می‌زنند. درست است به قول "سقراط": "موشکافی نشانهٔ فرومایگی است"، اما گاه ناگزیریم که در معنی کلمات، دقت کنیم".

راستی اجازه بدهید من این سؤال را به گونه‌ای دیگر از شما بپرسم - به ویژه از بس پر گفتم، خسته هم شده‌ام - اگر نقد شریعتی به ظواهر و شکلها بود آن همه دشمنی‌ها در قبل از انقلاب و بعد از آن از جانب به جرأت می‌توان گفت: همهٔ مدعیان تنویر افکار!!! از آخوندهای درباری گرفته تا روشنفکران غربزدهٔ اشراقی و نیز عقب افتاده‌های ذهنی و روضه خوانهایی - که روضه‌شان را هم یاد ندارند که بخوانند و شهید مطهری در "حماسه حسینی" چه خوب پنبه‌شان را می‌زند و رسوایشان می‌کند - که فرزند زمان خویش نبودند و نیستند و نخواهند بود، در مورد کسی که به راستی سنتهای جاهلی دینی و قومی و فرهنگی را، اصولی نشانه رفته بود، می‌شد؟ کسی که به قول "شکسپیر" در مقدمه "هنری پنجم" نقایص ما را با اندیشه‌های "خود رفو می‌کرد، کسی که چشمی به خانهٔ گلیین فاطمه(س) و چشمی به افقهای نوین داشت، کسی که یاد داد به کسی نباید باج داد، کسی که مثل برادرش "عین‌القضات" به جرم آگاهی و گستاخی اندیشه شهید شد و می‌شود ...

بگذارید این را همین جا بگویم که از صداهایی که چه از جبههٔ ارتجاع و چه آنان که به اصطلاح معتقد به نوشدن بی‌چون و چرای جامعه و مدرنیت و این روزها پست مدرنیت - که این آخری دیگر نمی‌دانم چیست- شده‌اند، می‌شنویم، درست به نظر من، مثل حرفهایی است که وقتی "موسی" نباشد، "سامری" برای زدن دارد این "گی‌لی‌یوتها" باید بدانند، اگر بزرگ می‌نمایند برای این است که با "گالیور" سنجیده نشده‌اند والاّ درک این معنا، کوچکترشان خواهد کرد، حال در این راستا هرچه از بینایی بیشتر صحبت کنند واز رسانه‌های گروهی و امکانات تبلیغاتی افزونتر، بهره ببرند، ممکن است مثل امروز که حتی بچه‌های قنداقی‌شان هم اگر زبان بازکنند، از "شریعتی" ایراد می‌گیرد، امّا ذهن همیشهٔ تاریخ این زباله‌ها را و به قول "فروغ": "فضله‌های قاصل روشنفکر" را به زباله‌دان همارهٔ نه تاریخ که تقویم خواهد افکند.

دیگر اجازه بدهید سکوت کنم چرا که به تعبیر زیبای "پیکاسو":

"سکوت، گاهی تنها چیزی است که حقیقت را در آن می‌توان پیدا کرد" حقیقتی که "شریعتی" بود و همین

تقی رحمانی: نقد سنت آنگاه کارساز است که نخست بر موضوع مورد نقد شناخت اصولی وجود داشته باشد. بسیاری از نقادان سنت در ایران که به اشکال سنت یا نهادهای سنتی، حمله کردند، در خرافه‌زدایی خود موفق نبودند. به عبارتی نتوانستند جریان‌ساز باشند. تلاش مرحوم احمد کسروی از این دست بود که شریعتی نیز در نقد کسروی عقیده داشت که او خوب و درست آغاز نکرده و به جغرافیای حرف خود توجه نداشته است.

اما از آنجایی که سنت جامعه ما، ریشه‌ای و بنیادی و دارای مبانی انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، ... بوده نقد شریعتی از این وادی آغاز شده است. به عنوان مثال برای رد مدل حکومت استبدادی فردی یا پذیرش دموکراسی، می‌باید باورهای جامعه را اصلاح کرد. این باور معتقد است همه انسانها، خطاکار بوده و نیاز به قیم دارند. استناد این دیدگاه، نیز به دیرپاترین اسطوره یعنی داستان آدم و حوا است که قرآن نیز درباره آن سخن گفته و آثار ادبی و محاورهای جامعه ما نیز از خطاکاری آدم سخنها به میان آورده و تفسیرها ارائه می‌دهد. از همین روی شریعتی به نفع آزادی از قصه خلقت انسان بازخوانی کرد. زیرا اگر آدمی آزادی و اختیار خود را باور کند، آنگاه موفق می‌شود که برساختار سیاسی حکومت فردی و حقوق مدنی - اجتماعی تحمیلی عقب مانده جامعه نیز معترض شود. چنین نقدی از

سنن دینی) کوشیدند با دور زدن سنت به تجدد دست یافته و جامعه را وارد عصر مدرنیسم نمایند. احتمالاً از نظر آنان سنت مقوله‌ای مرده بوده که با دمیدن روح تجدد غربی جنازه‌اش نیز مدفون خواهد شد. این تفکر در حال حاضر بسیار قدرتمندتر از پیش بوده و بسیاری از متفکران غیر مذهبی (به دلیل شرایط سیاسی خاص بیست سال اخیر) از این شیوه پیروی می‌کنند. در مقابل این دو گروه، شماری از روشنفکران و متفکران مذهبی بر این عقیده بودند که با نفی یا دور زدن سنت راه به جایی نخواهیم برد بلکه تنها با نقد و تحلیل و پالایش سنت می‌توان مدرنیته بومی را پدید آورده و به تحقق پیشرفت واقعی در جامعه ما یاری رسانید. این گروه به ضرورت استفاده از نقاط مثبت سنت و تکیه‌گاه قراردادن آنها جهت بهره‌مندی از دستاوردهای دنیای مدرن اعتقاد داشت که قاعدتاً با توجه به روند تحول تاریخی در شرق و غرب قابل قبول‌تر بودن آن به اثبات رسیده است.

۵- چگونگی نقد شریعتی بر "سنت"، آیا این نقد اصولی بود و یا نقدی بر اشکال و ظواهر بوده است؟

طه حجازی: من دیگر به قول خانم سیتول شاعر انگلیسی: "صداها را می‌بینم و رنگها را می‌شنوم" و به تعبیر "شمس تبریزی" خودمان بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی مشک آید و بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی دود آید؛ این را کسی داند که مشامی داشته باشد". این که پرسیده‌ای نقد "شریعتی" بر سنت بر اشکال بود و ظواهر یا اصولی. دلم به اندازهٔ تمامی دریاها گرفت و درست است که این سؤال شما بوی مُشک دارد. اما در راه می‌تواند - که چنین است - به سلامهایی برخورد کرده باشد که متأسفانه از آن بوی دود می‌آید.

یعنی غیر مستقیم می‌بینم شما که از نوگرایان اندیشه دینی و روشنفکران مذهبی و بیشک همسوی "شریعتی" هستید، همان حرفی را می‌زنید که کوتوله‌ها و منحنی‌هایی که دریغم می‌آید، نامشان را بر قلم جاری کنم، می‌زنند. درست است به قول "سقراط": "موشکافی نشانهٔ فرومایگی است، اما گاه ناگزیریم که در معنی کلمات، دقت کنیم".

راستی اجازه بدهید من این سؤال را به گونه‌ای دیگر از شما بپرسم - به ویژه از بس پر گفتم، خسته هم شده‌ام - اگر نقد شریعتی به ظواهر و شکلها بود آن همه دشمنی‌ها در قبل از انقلاب و بعد از آن از جانب به جرأت می‌توان گفت: همهٔ مدعیان تنویر افکار!!! از آخوندهای درباری گرفته تا روشنفکران غربزدهٔ اشرافی و نیز عقب افتاده‌های ذهنی و روضه خوانهایی - که روضه‌شان را هم یاد ندارند که بخوانند و شهید مطهری در "حماسه حسینی" چه خوب پنبه‌شان را می‌زند و رسوایشان می‌کند- که فرزند زمان خویش نبودند و نیستند و نخواهند بود، در مورد کسی که به راستی سنتهای جاهلی دینی و قومی و فرهنگی را، اصولی نشانه رفته بود، می‌شد؟ کسی که به قول "شکسپیر" در مقدمه "هنری پنجم" نقایص ما را با اندیشه‌های خود رفو می‌کرد، کسی که چشمی به خانهٔ گلین فاطمه(س) و چشمی به افقهای نوین داشت، کسی که یاد داد به کسی نباید باج داد، کسی که مثل برادرش "عین‌القضات" به جرم آگاهی و گستاخی اندیشه شهید شد و می‌شود ...

بگذارید این را همین جا بگویم که از صداهایی که چه از جبههٔ ارتجاع و چه آنان که به اصطلاح معتقد به نوشتن بی‌چون و چرای جامعه و مدرنیت و این روزها پست مدرنیت - که این آخری دیگر نمی‌دانم چیست- شده‌اند، می‌شنویم، درست به نظر من، مثل حرفهایی است که وقتی "موسی" نباشد، "سامری" برای زدن دارد این "گوساله‌ها" باید بدانند، اگر بزرگ می‌نمایند برای این است که با "گالیور" سنجیده نشده‌اند والاّ درک این معنا، کوچکترشان خواهد کرد. حال در این راستا هرچه از بینایی بیشتر صحبت کنند واز رسانه‌های گروهی و امکانات تبلیغاتی افزونتر، بهره ببرند، ممکن است مثل امروز که حتی بچه‌های قنداقی‌شان هم اگر زبان بازکنند، از "شریعتی" ایراد می‌گیرد، لذا ذهن همیشهٔ تاریخ این زباله‌ها را و به قول "فروغ": "فضله‌های فاضل روشنفکر" را به زباله‌دان همارهٔ نه تاریخ که تقویم خواهد افکند.

دیگر اجازه بدهید سکوت کنم چرا که به تعبیر زیبای "پیکاسو":

"سکوت، گاهی تنها چیزی است که حقیقت را در آن می‌توان پیدا کرد" حقیقتی که "شریعتی" بود و همین

تقی رحمانی: نقد سنت آنگاه کارساز است که نخست بر موضوع مورد نقد شناخت اصولی وجود داشته باشد. بسیاری از نقادان سنت در ایران که به اشکال سنت یا نهادهای سنتی، حمله کردند، در خرافه‌زدایی خود موفق نبودند. به عبارتی نتوانستند جریان‌ساز باشند. تلاش مرحوم احمد کسروی از این دست بود که شریعتی نیز در نقد کسروی عقیده داشت که او خوب و درست آغاز نکرده و به جغرافیای حرف خود توجه نداشته است.

اما از آنجایی که سنت جامعه ما، ریشه‌ای و بنیادی و دارای مبانی انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، ... بوده نقد شریعتی از این وادی آغاز شده است. به عنوان مثال برای رد مدل حکومت استبدادی فردی یا پذیرش دموکراسی، می‌باید باورهای جامعه را اصلاح کرد. این باور معتقد است همه انسانها، خطاکار بوده و نیاز به قیم دارند. استناد این دیدگاه، نیز به دیرپاترین اسطوره یعنی داستان آدم و حوا است که قرآن نیز درباره آن سخن گفته و آثار ادبی و محاورهای جامعه ما نیز از خطاکاری آدم سخنها به میان آورده و تفسیرها ارائه می‌دهد. از همین روی شریعتی به نفع آزادی از قصه خلقت انسان بازخوانی کرد. زیرا اگر آدمی آزادی و اختیار خود را باور کند، آنگاه موفق می‌شود که برساختار سیاسی حکومت فردی و حقوق مدنی - اجتماعی تحمیلی عقب مانده جامعه نیز معترض شود. چنین نقدی از

مبانی سنت، نقدی کارگشا بود. البته باید افزود که نقادیهای شریعتی از سنت بی عیب نبوده، حتی وی گاه به عامل ذهنی بیشتر از عامل عینی و موانع ساختاری توجه کرده‌است با این همه این نقد دارای ویژگی معطوف به تغییرات اجتماعی بوده‌ است. چون این تحلیه، سنت را نقد و نه نفی نکرده‌اند. قصد عبور از میان سنت را داشته‌اند، نه سودای نادیده گرفتن آن را. از سوئی مبانی وارداتی را جایگزین مبانی سنت نکرده، بلکه از روح و روان قومی انسوژی بخش سنت الهام گرفته و آن را بر علیه سنت متحجر به کار برده‌اند.

فضل‌الله صلواتی: نقد مرحوم دکتر شریعتی و بسیاری دیگر از روشنفکران مسلمان، انتقاد براساس سنت نبود، او عوارض انحرافی و سنتهای غلط و آداب و رسوم بیجا و بینش‌های تحمیلی ارباب زر و زور و تزویر را به عنوان سنتهای غلط مذموم می‌شمرد و با آن مخالف بود، در کتابهای (پدر مادر ما متهمیم) (شیعهٔ علوی و شیعهٔ صفوی) (امت و امام) (کویر) و برخی دیگر از جزوه‌ها و سخنرانیهایش بر علیه سنتهای غلط قیام نموده است. او از اینکه اعمال باطلی را به عنوان سنتهای اسلامی مطرح می‌کنند در رنج است و مایل است که با آنها به مبارزه برخیزد. متفکران بزرگ اسلامی قبل از او نیز با همین بینش در برابر سنت‌های ضد اسلامی تحت نام اسلام(به عنوان بدعت)، قیام می‌کردند. مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مرحوم شیخ محمد عبده، مرحوم عبدالرحمان کواکبی، مرحوم اقبال لاهوری، مرحوم سید قطب، مرحوم ابوالعلی مودودی، مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان و حتی حضرت امام خمینی(ره) در آغاز نهضت از سالهای ۱۳۴۲ همهٔ مبارزاتشان علیه بدعتها بوده است، همان سنتهای غیر اسلامی به نام اسلام، والا اعمال دیگر و کارهای دیگر و سنتهای ملی و قبیله‌ای و شهری و روستائی که کاری به کار دین ندارد، مورد نقد قرار نمی‌گیرد و آن کار جامعه شناسان و دیگر روشنفکران است که بدان بپردازند و در راه اصلاحش بکوشند.

آری نقد شریعتی اصولی بود، و نقد بر ریشه‌های غلط و ظواهر نادرست بود، نقد بر خط انحراف و مشغول کردن جامعه به سنتهای نادرست و تزویرگونه بود، نقد بر سنتهائی بود که استعمارگران بوسیله ایادی خود مردم را استعمار می‌کردند.

موسی غنی‌نژاد: برای اینکه نقد یک سنت موفقیت آمیز باشد باید آن را با عناصری از درون همان سنت نقادی کرد. از این لحاظ روش مرحوم دکتر شریعتی در نقد سنت تا حدود زیادی موفقیت آمیز بود و به همین علت نیز موثر واقع شد. اما به عقیده من، مضمون نقادی وی و اساساً تصور وی از سنت نادرست بود. او شاید علی رغم میل خود، عناصر عاطفی و ناسازگار با آزادی و ارزشهای فردی (تجدد) را برجسته نمود. دکتر شریعتی با تکیه بر ارزشهای جمع گرایانه و با اعتقاد به اینکه سوسیالیسم آخرین دستاورد عقلی و علمی بشریت است، به ستیز با عقلانیت مدرن (فردگرایی و محاسبه) برخاست، و گفتار آکنده از احساسات و عواطف را جایگزین نقادی عقلانی نمود.

حسن یوسفی‌اشکوری: آثار و افکار شریعتی نشان می‌دهد که او هم با نفی کامل سنت مخالف بود و هم با مسکوت گذاشتن و دور زدن سنت پایدار تاریخی. چرا که این دو کار را نه شدنی می‌دانست و نه مفید. او معتقد به "استخراج" و "تصفیه منابع فرهنگی" بود. او از همین زاویه به نقادی روشنفکران ایرانی و پدیده آسیمیلاسیون پرداخت.

شریعتی عقیده داشت که سنت ایرانی - اسلامی ما امروز دچار انحطاط و عقب ماندگی است و لذا روح حیات و تحرک در او در حال خفه شدن است اما فکر می‌کرد که این روح قابل احیا است و می‌توان آن را به زمان امروز باز آورد و بار دیگر فرهنگی نو بنیاد نهاد. او این کار را "رنسانس اسلامی" می‌نامید و معتقد بود که این رنسانس، همان گونه که در غرب با پروتستانتیسم مسیحی و با بازگشت به فرهنگ یونانی و هلنی آغاز شد در کشور ما نیز با نوعی پروتستانتیسم اسلامی ممکن می‌شود. این پروتستانتیسم با "بازگشت به اسلام" و "بازگشت به قرآن"، که تحت عنوان "بازگشت به خویش" هم از آن، یاد می‌شد، امکان دارد.

شریعتی برای تحقق این رنسانس، به چندکار مهم دست یازید:

۱- طرح هندسی مکتب (فهم اندام‌وار منظومه‌ای فکر و رسالت اسلام)

۲- تفکیک بین ایدئولوژی و فرهنگ و تقدم ایدئولوژی بر فرهنگ.

۳- تعریف مجدد تمامی مفاهیم و واژه‌های دینی و زدودن غبار کهنگی و انحراف از سیمای مفاهیم اسلامی.

۴- نقد تاریخ و معارف اسلامی با معیارهای پنج‌گانه یاد شده و توحید، تجربه‌گرایی، و ...)

۵- نشان دادن نمونه طراز اول مکتب به عنوان الگوی تحول

۶- استفاده از متد تحلیل علمی امروز در تحلیل و نقد سنت.

اما نکته مهمی که باید به آن توجه نمود اینکه نقادیهای شریعتی متوجه اصول و مبادی سنت بوده است نه اشکال و ظواهر. وقتی شریعتی "اسلام‌شناسی" و "اسلام دانی" را یکی نمی‌داند و اسلام را به مثابه یک "مکتب" (که جهان‌بینی و ایدئولوژی مشخص دارد) می‌شناسد و این مکتب را منظومه‌ای هماهنگ مبانی می‌کند، زمانی که تمامی واژه‌ها و مفاهیم فرهنگ و معارف فلسفی و کلامی و فقهی و

برای اینکه نقد یک سنت موفقیت آمیز باشد باید آن را با عناصری از درون همان سنت نقادی کرد. از این لحاظ روش مرحوم دکتر شریعتی در نقد سنت تا حدود زیادی موفقیت آمیز بود و به همین علت نیز موثر واقع شد. اما به عقیده من، مضمون نقادی وی و اساساً تصور وی از سنت نادرست بود. او شاید علی رغم میل خود، عناصر عاطفی و ناسازگار با آزادی و ارزشهای فردی (تجدد) را برجسته نمود.

عرفانی مخالفتی را به چالش می‌خوانند و ساختمان آن معارف را به حکمی دگرگون می‌کند. مثلاً وقتی ایشان طبقه‌بندی رایج "اصول" و "فروع" دین را نادیده می‌گیرد و طرح هندسی مکتب را جای آن می‌نشاند کل دستگاه مسلمانان سنتی را زیر سؤال برده و تحول اساسی در دین‌شناسی پدید آورده که هنوز آثار آن به تمامی آشکار نشده است. هنگامی که او تعریف کاملاً متفاوتی از "سنت النبی" ارائه داده، دگرگونی اساسی در مفهوم و عملکرد فقه، کلام، سیره مطرح و یا "روش شناخت اسلام" را بیان می‌کند، و روشهای سنتی رایج را دگرگون نموده و طبعاً به اسلام‌شناسی جدید می‌رسد.

مهمترین فرق شریعتی با دیگر اصلاح طلبان مسلمان ایرانی و غیر ایرانی در این است که آنان می‌خواهند در چهارچوب "معارف" موجود اسلامی این اندیشه را به پاسخگویی به مسائل وادار نمایند اما شریعتی چنین شایستگی‌ایی را در این معارف نمی‌بیند و لذا عقیده دارد این معارف عقیم شده باید از بنیان دگرگون شده و از مصالح قابل استفاده آنها که اتفاقاً کم هم نیستند، در ساختمان جدید استفاده کرد.

به هر حال هیچ روشنفکری در ایران به اندازه شریعتی مبانی و مبادی فرهنگ و معارف سنتی اسلامی را نکاویده و به تحلیل و نقد آن اهتمام نکرده است.

۶- چه کسانی در نقد "سنت" موفق بوده و توانسته‌اند این نقد و برخورد را به روندی اجتماعی تبدیل نمایند؟

تقی رحمانی: نقد معطوف به عمل یا نقادی حرکت زا، ویژگی نقادیی است که بتواند دردها را بهتر شناخته و راه درمان مناسب‌تری را پیشنهاد کند. در میان سه گروه ستیزنده با سنت یعنی، نوگرایان مذهبی لائیکهای سیاسی سنت گریز و مارکسیست‌های دارای ایدئولوژی، نوگرایان مذهبی موفق‌تر عمل کرده‌اند، درحالیکه دارای پشتوانه تئوریک جهانی هم نبوده و خود نیز در مبانی تئوریک تلاش چندان قابل توجهی ارائه نداده‌اند.

با این احوال اینان با عبور از درون سنت و بازخوانی آن (به جای دور زدن سنت یا وارد کردن ایده و باور وارداتی) نوعی چالش جدی میان سنت و نوگرائی بومی ایجاد نمودند. چالشی که معطوف به عمل بوده و بالطبع جریان اجتماعی ایجاد می‌کرد. نگاهی به حوادث تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که نحله مزبور (با وجود تلاش گرایش‌های صادقانه غیر مذهبی) موفق‌تر عمل کرده و در روند تحولات جامعه تأثیر گزارتر بوده است. به عنوان نمونه در مقایسه دو انقلاب بزرگ مشروطیت و انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن دو می‌توان گفت که با وجود صدمات ایجاد شده بعد از انقلاب در جامعه ما، به خاطر چالش دیدگاه سنتی و مدرن، تحولات شگرفی در شرف وقوع می‌باشد که در انقلاب با ارزش مشروطیت امکان آن وجود نداشت. چرا که در انقلاب مشروطیت اندیشه سنتی کناره گرفت و خودش را تا حدود زیادی تطهیر کرد. اما در انقلاب اسلامی اوضاع بسیار متفاوت است، زیرا که این بار چالش سنت عقب مانده ولی پر مدعا با اندیشه نوگرایی که روشنفکری مذهبی آن را راهبری می‌کند، بسیار جدی است برای چنین چالشی تجربه شریعتی در نقادی سنت، تجربه‌ای بس گرانبهاست.

فضل‌الله صلواتی: برخی از سنت شکنان را نام بردم، آنها که به خاطر مبارزه با عادت مردم به اجرای سنتهای غلط رنجها کشیدند و مشکلات بسیاری را تحمل کردند، تا سنت غلط شاه دوستی و فرد پرستی را برانداختند و خداپرستی را به جای آن بنشانند، همه را یکی بدانند، و خدا را برای مردم و مردم را برای خدا در نظر بگیرند.

به خاطر مخالفت با بدعتها چه رنجها که کشیدند، چه زندانها که رفتند و چه اهانتها که شنیدند و باز هم می‌شنوند.

نقش پیغمبران الهی ارائه توحید بود و مبارزه با سنتهای غلط (همان بدعتها) و مرحوم دکتر شریعتی از چهره‌های موفق در این مسیر بود. خدایش بیامرزاد و در بهشت خود مقامش را متعالی گرداند.

حسن یوسفی‌اشکوری: در مقام مقایسه، روشنفکران معتقد به نقد و تحلیل و پالایش سنت و استخراج مدرنیته فردی و بومی از درون سنت همان جامعه، موفق‌تر بوده و نقش اجتماعی مهمی را ایفا کرده‌اند. چرا که هم نقادی جدیدتری داشته و هم به دلیل تکیه بر روی ابعاد اجتماعی اسلام توانسته‌اند جریان اجتماعی نیرومندی ایجاد کرده و در تحولات معاصر ایران اثر بگذارند. نائینی، بازرگان، مطهری، شریعتی، حنیف‌نژاد و نخشب از نمونه‌های موفق در این نحله‌اند.

اما در مقایسه شریعتی با دیگر مصلحان رفرمیست ایرانی، شریعتی در کار خود موفق‌تر بوده است. بیشترین دلیل توفیق او آنکه نقادیهای عمیق و گسترده او از سنت دینی و بعد انقلابی و اجتماعی حرکت او در سوی دیگر بوده است که حرکتی کاملاً آگاهانه و حساب شده بود. بهترین دلیل توفیق او، پیامدها و اثرات عظیم جنبش نشأت گرفته از اندیشه‌های اوست. پس از شریعتی "ادبیات دینی" دگرگون شده و بینش مذهبی در جوانان و روشنفکران دچار تحول اساسی شد. هنر برای اولین بار وارد گفتمان مذهبی شد و مورد توجه قرار گرفت. "اسلام اجتماعی و انقلابی" در سطح عموم جامعه "مکتب راهنمای عمل" شمرده شد. رکود و غفلت دیرپا جای خود را به نوع خودآگاهی و خودیابی داد. در واقع "فلسفه فردی" اقبال در ایران و جهان اسلام بیش از همه توسط شریعتی تداوم یافت.

به هرتقدیر اگر تحولات صد سال اخیر را در روند فکری و دینی ایران مثبت ارزیابی نمائیم، بیشترین نقش را در این میان دکتر شریعتی داشته است. تاریخ خود بهترین شاهد بر این ادعاست.